

# امین

مخصوص جامعه بهائی است

اجزاء قطعاً نباید هیچ حزبی داخل شوند و در امور سیاسی مداخله نمایند. حضرت عبدالبهاء

شماره ۹ - ۱۰ سال ۲۱

شهر انوشیروان شهر انوشیروان شهر انوشیروان  
آند. دی ۱۳۴۵ شمسی  
دسامبر ۱۹۶۶ - ژانویه ۱۹۶۷ م

شماره مسلسل ۲۳۷ - ۲۳۸

فهرست  
—————

صفحه

|     |  |
|-----|--|
| —   | ۱ - لوح مبارك جمالقدم جل شنائہ                                   |
| ۲۳۵ | ۲ - اعمده ديوان عدل اعظم الهی ( امير فرهنگ ايمانی )              |
| ۲۴۰ | ۳ - آدم كجائى ؟ ( ترجمه د كتر عليمراد داودى )                    |
| ۲۴۲ | ۴ - دعای خواب  |
| ۲۴۳ | ۵ - ابوالفضائل و كتاب حدود العالم ( نصرت الله محمد حسينى )       |
| ۲۴۶ | ۶ - نور و نار ( د كتر توكل عنقاى )                               |
| ۲۴۸ | ۷ - ايدى امرالله امة الله كلارادان ( ترجمه واقتباس ع - صادقياً ) |
| ۲۵۰ | ۸ - افقهای بی نشان ( محمد حسين حقيقى )                           |
| ۲۵۲ | ۹ - مکتوبى به يك تازه تصديق ( ترجمه ا. ظهوى )                    |
| ۲۵۷ | ۱۰ - قسمت نوجوانان   |

عکس روی جلد - مناظرى از مراسم جشن پنجاهمين سال ابلاغ فرامين تبليغى حضرت عبدالبهاء به احبای امريکا و کانادا در نيويورک .

# بنام حق تعالی

ز شکر و تحسین آنکه از ما شکر منقطع باشند و با و ناظر امروز زور بزرگ بر ما  
طوبی از کلام حق تعالی

از محبت و از شکر لایعنی ممنوع نشده اند و زلال گوشه عرفان را از دیدن شکر  
خوش ظاهر آید

باطن خلق را ندانید و بقامات باقیه دائمه دعوت نماید  
کند بعضی از عبادت و توبه است

لا یعنی از حق محجوب مانده اند لم یزل آتش ظاهر و بنی مشرق  
سنگی است که در

ای و ایام با شکر سرگردانند و فرستند دست محیی و جود و مهربانی  
غیب و شهود

# اعده دیوان عدل عظم الهی

امیرزنگ یسانی

در اولین توفیق صادره از قلم مبارک حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۲۱ میلادی احبای الهی دعوت شدند که به اتفاق موجبات تأسیس بنیان بیت العدل اعظم را که موعود آثار مبارکه مظهر امر الهی است فراهم آورند .

باتوجه عمیق و دقیق به توابع و دستورات سائره مبارک ملاحظه میشود که هیكل اطهر در هدایت مجامع بهائی و طرح و تأیید نقشه های بدیعه روحانی همواره نظرگاه مبارکشان ارتفاع ستونهای دیوان عدل الهی بوده است تا آن مقام رفیع بر روی پایه های خود استقرار یابد و جهت تحقق این مقصد جلیل همواره یاران عزیز را به هجرت از وطن مألوف و استقرار در ممالک و دیار سائره و نشر و تبلیغ آئین نازنین الهی تشویق و ترغیب فرموده اند بقسمی که به فرموده حضرتش :

" ندای الهی از بندر فرانکن ماورا\* مدار قطب شمال تا جزائر فالک لند منتهی الیه جنوبی نیمکره غربی و همچنین در جزائر و مجمع الجزائر بعیده و بد آب و هوای جنوب اقیانوس کبیر و اقیانوس هند و اقیانوس اطلس و مناطق کوهستانی و صعب العبور تبت و جنگلهای افریقا و صحاری عربستان و دشتهای وسیع روسیه و نواحی مسکونی سمرخ بوستان در امریکای شمالی و اراضی بائر سیبری و مغولستان و در میان قبائل اسکیمو در گرین لند و آلاسکا و سیاه بوستان افریقا و مراکز بودائیه در قلب آسیا و در بیسن قبائل لایونی در فنلاند و اهالی پولی نیزی ساکن در جزائر جنوب اقیانوس کبیر و سیاه بوستان مجمع الجزائر جنوب آن اقیانوس مرتفع گردد ."

رویه ای را که هیكل مبارک در این زمینه تعلیم فرموده اند حرکت بسوی اقالیم غیر مفتوحه و تأسیس مراکز منفرده است مراکزی که در هر یک از آنها یکفر بهائی ساکن شود و با توکل به خداوند در سایه تبلیغ و هدایت نفوس آن مراکز را به جمعیت های بهائی تبدیل نمایند و متعاقب آن با تکثیر عدد مو\* منین و مو\* منات جمعیتها را به محافل روحانیه محلیه مبدل سازند و سپس بکوشند تا عدد این محافل در هر ملکی افزایش یابد و

موقعیت برای تشکیل انجمن های شور روحانی فراهم شود و محافل روحانیه ملیہ کہ ارکان و بایہ های دیوان عدل الہی هستند تأسیس یابند و بر روی ستونها و اعمدہ این محافل روحانیه ملیہ (قبہ بنیان الہی کہ بیت العدل اعظم) است استقرار یابد .

ہیکل مبارک در آثار خود مراکز منفرد را بہ (نقاط) و جمعیت های بہائی را بہ منزلہ (حروفات) و محافل روحانیه ملیہ را بہ (کلمات تامات) و محافل روحانیه ملیہ را بہ (آیات بینات) و بیت العدل اعظم الہی را بہ منزلہ (کتاب مبین) تعبیر و بیان فرمودہ اند .

بر اثر ہدایت و تعلیمات مبارک و پیروی از رویہ ای کہ بدان اشارہ شد جامعہ بہائی ہندوستان و احبای عزیز المان و همچنین جامعہ بہائی جزائر بریتانیا موفق شدند کہ در رضوان سال ۱۹۲۳ میلادی محافل ملیہ خود را تأسیس نمایند و بدین ترتیب سہ ستون از ستونہای دیوان عدل الہی برپاشد . متعاقب آن در سال ۱۹۲۵ میلادی محفل ملی بہائیان ایالات متحدہ امریکا تأسیس یافت و تعداد اعمدہ بہ چہار بالغ گردید .

احبای عزیز عراق در رضوان سال ۱۹۳۱ و سہ سال بعد یعنی در سال ۱۹۳۴ جامعہ بہائی در مہد امراللہ (ایران) و جامعہ بہائی در استرالیا بہ ہدایت مبارک محفل مرکزی و ملی خود را تأسیس و بدین ترتیب پنجمین و ششمین و ہفتمین عمود از اعمدہ قبہ بیت العدل اعظم الہی مرتفع گشت .

در سال ۱۹۴۸ جامعہ بہائی کانادا کہ قبلاً با جامعہ بہائی ایالات متحدہ امریکا محفل ملی مشترکی داشت محفل ملی مستقل خویش را تأسیس نمود و تعداد این ستون ہا بہ ہشت بالغ گردید . در اینجا توضیح این نکتہ لازم است کہ قبل از شروع نقشہ دہسالہ جوامع بہائی در کشورہای (ایتالیا و سویس) و (امریکای مرکزی) و (امریکای جنوبی) و (مصر و سودان) مبادرت بہ تشکیل محافل ملیہ مشترک و ناحیہ ای خود نمودہ بودند (محفل ملی ایتالیا و سویس مقارن شروع نقشہ دہ سالہ تأسیس یافتہ بود) تاسیس از توسعہ امراللہ و افزایش مراکز بہائی بہ حد کافی در ہر یک از کشورہای مربوطہ محافل ملیہ مستقل تأسیس گردد .

جامعہ بہائی ولاند جدید با جامعہ بہائی استرالیا محفل ملی مشترک داشتند و جامعہ بہائی پاکستان و برما با جامعہ بہائی ہندوستان مشترک بودند کہ بعدہا ہر یک محافل ملیہ جداگانہ ای تشکیل دادند و جمعا تا سال ۱۹۵۳ تعداد این اعمدہ بر ۱۲ بالغ بود و این ۱۲ محفل ملی بودند کہ مسئولیت اجرای نقشہ دہ سالہ را بر عہدہ داشتند و با اجرای نقشہ بدیعہ دہسالہ کہ از سال ۱۹۵۳ آغاز و در سال ۱۹۶۳ با موفقیت خاتمہ پذیرفت تعداد اعمدہ دیوان عدل الہی بہ نحو قابل توجہی افزایش یافت .

در رضوان سال ۱۹۵۶ محفل روحانی مرکزی بہائیان شمال شرق افریقا تأسیس گردید کہ در حقیقت جایگزین محفل ملی مصر و سودان است . همچنین سہ محفل ناحیہ ای (مرکز و شرق افریقا) - (شمال و غرب افریقا) و (جنوب و غرب افریقا) تشکیل گردید کہ دو محفل ناحیہ آن در سال ۱۹۵۴ بہ محافل مرکزی دیگری تبدیل گردیدند .

در رضوان سال ۱۹۵۷ بہمت احبای الہی محفل روحانی ناحیہ ای بہائیان عربستان و محفل روحانی ناحیہ ای بہائیان شمال شرق آسیا و محفل روحانی ملی بہائیان پاکستان و محفل روحانی ملی بہائیان ولاند جدید و محفل روحانی ملی بہائیان اندونزی و محفل روحانی ملی بہائیان آلاسکا تشکیل شد و تعداد این ستونہا بہ ۲۱ بالغ گردید .

در سال ۱۹۵۸ میلادی به کوشش جامعه بهائی فرانسه محفل روحانی ملی آن کشور تأسیس یافت و متعاقب آن در سال ۱۹۵۹ محفل روحانی مرکزی بهائیان اقیانوسیه ( پاسیفیک جنوبی ) و محفل روحانی ملی بهائیان ترکیه و محفل روحانی ملی بهائیان برمه و محفل روحانی ملی بهائیان اطریش تشکیل شد و در این سال تعداد این اعمده به ۲۶ رسید .

هنوز تا فرا رسیدن سال ۱۹۶۳ چند سالی وقت باقی بود جوامع بهائی در سراسر عالم مساعی خود را در تحقق اهداف باقیمانده از نقشه جهاد روحانی مضاعف نمودند و به تدریج زمینه را برای تأسیس محافل ملیه مستقل در ممالک عدیده فراهم آوردند بطوری که در رضوان سال ۱۹۶۱ میلادی تعداد ۲۱ محفل روحانی ملی دیگر در یوخی از کشورهای امریکای جنوبی و مرکزی تأسیس گردید . صورت این محافل بقرار زیر است :

|                                      |  |
|--------------------------------------|--|
| ۱ - محفل روحانی ملی بهائیان آرژانتین |  |
| ۲ - " " " " بلیویا                   |  |
| ۳ - " " " " برزیل                    |  |
| ۴ - " " " " شیلی                     |  |
| ۵ - " " " " کلمبیا                   |  |
| ۶ - " " " " کستاریکا                 |  |
| ۷ - " " " " کوبا                     |  |
| ۸ - " " " " جمهوری دومینیکن          |  |
| ۹ - " " " " اکوادور                  |  |
| ۱۰ - " " " " ال سالوادور             |  |
| ۱۱ - " " " " هاییتی                  |  |
| ۱۲ - " " " " هندوراس                 |  |
| ۱۳ - " " " " جامائیکا                |  |
| ۱۴ - " " " " مکزیک                   |  |
| ۱۵ - " " " " نیکاراگوئه              |  |
| ۱۶ - " " " " پاناما                  |  |
| ۱۷ - " " " " پاراگوئه                |  |
| ۱۸ - " " " " پرو                     |  |
| ۱۹ - " " " " اروگوئه                 |  |
| ۲۰ - " " " " ونزوئلا                 |  |
| ۲۱ - " " " " گواتمالا                |  |

و باتوجه به حذف دو محفل روحانی ناحیه ای امریکای مرکزی و امریکای جنوبی تعداد این ستونها به ۵۰ رسانیده شد .

رضوان سال ۱۹۶۲ نیز شاهد تأسیس ۱۲ محفل روحانی ملی مستقل در کشورهای :

|             |             |
|-------------|-------------|
| ۱ - سیلان   | ۳ - بلویک   |
| ۲ - ایتالیا | ۴ - دانمارک |

- |              |                |
|--------------|----------------|
| ۹ - برتقال   | ۵ - فنلاند     |
| ۱۰ - اسپانیا | ۶ - هلند       |
| ۱۱ - سوئد    | ۷ - لوکزامبورگ |
| ۱۲ - سویس    | ۸ - نروژ       |

بود که در نتیجه با حذف محفل مشترك ( سویس و ایتالیا ) که اینک مستقل شده اند تعداد این اعده به ۵۶ بالغ گردید .

این محفل ملی بودند که با هدایت حضرات ایادی امرالله در رضوان سال ۱۹۶۳ و با انعقاد انجمن بین‌المللی و تاریخی در ارض اقدس مبادرت به انتخاب اعضای دیوان عدل الهی نمودند و قبّه آن مقام رفیع بر ۵۶ عمود از اعده خود استقرار یافت .

در این سال مقدس بود که ( مؤسسات نظم - بدیع الهی به این تاج مفخرت عظمی متوج ) گشت . در رضوان سال ۱۹۶۴ محافل روحانی ملی و مرکزی دیگری تأسیس یافت و بر تعداد اعده بیت العدل عمومی و استحکام اساس و بنیان آن مؤسسسه جلیله افزوده شد . این محافل ملیّه عبارت بودند از :

- |   |  |
|---|--|
| ۱ - محفل روحانی ملی بهائیان مالزی                             |  |
| ۲ - " " " " فیلیپین   |  |
| ۳ - " " " " تایلند  |  |
| ۴ - " " " " ویت نام   |  |
| ۵ - " " " " هاوایی  |  |
| ۶ - " " " " کینیا   |  |
| ۷ - محفل روحانی مرکزی بهائیان جنوب غربی اقیانوسیه ( پاسیفیک ) |  |
| ۸ - " " " " اقیانوس هند                                       |  |
| ۹ - " " " " شمال غرب افریقا                                   |  |
| ۱۰ - " " " " جنوب و مرکز افریقا                               |  |
| ۱۱ - " " " " جنوب و مغرب افریقا                               |  |
| ۱۲ - " " " " تانگانیکا و زنگبار                               |  |
| ۱۳ - " " " " اوگاندا و مرکز افریقا                            |  |
| ۱۴ - " " " " غرب افریقا                                       |  |
| ۱۵ - " " " " مغرب و مرکز افریقا                               |  |

و با توجه به حذف دو محفل از محافل ناحیه‌ای که در سال ۱۹۵۶ در افریقا تشکیل شده بود و در سال ۱۹۶۴ به محافل مرکزی جدید دیگری که اشاره شد تبدیل یافت تعداد اعده دیوان عدل الهی به ۶۹ بالغ گردید .

این ۶۹ محفل ملی بودند که در اجرای نقشه بدیعه نه ساله هر یک عهده دار وظائف مستقل و مشترکی بایکدیگر گردیدند و در حال حاضر با کمال جدیت و کوشش در اكمال تعهدات خویش سعی و جاهدند . در این نقشه بدیعه نه ساله بیت العدل اعظم الهی بیش بینی فرموده اند که تعداد ۴۶ محفل روحانی ملی



جدید تأسیس یابد و جمع عدد محافل ملیه در پایان نقشه بدیعه به ۱۰۰ بالغ شود. در رضوان سال ۱۹۶۶ باتشکیل اولین کانونشن بهائیان بروناوی اولین محفل ملی بهائیان بروناوی Brunei تأسیس شد و جمع محافل ملیه تشکیل یافته به ۷۰ رسید.

پیام منیع رضوان ۱۹۶۶ بیت العدل اعظم الهی متضمن بشارت مسرت بخش امکان تأسیس ۹ محفل ملی جدید در رضوان سال ۱۹۶۷ میلادی است و ممالکی را که این محافل ملیه بایستی در آنها تأسیس گردد بدین قسرام عنوان فرموده اند:

در آفریقا

۱- محفل روحانی ملی الجزیره و تونس

۲- " " " کامرون

۳- " " " سوازیلند و موزامبیک و باسوتلند

۴- " " " زامبیا

در آمریکا

۵- " " " لیوارد Leeward و ویند وارد Windward جزائر ویرجین<sup>in</sup> Virg

در آسیا

۶- " " " کامبوج ( به جهاتی تشکیل آن بعهده تعویق خواهد افتاد

تلگراف اول سپتامبر ۱۹۶۶ بیت العدل اعظم )

۷- " " " مغرب و جنوب عربستان

۸- " " " تایوان

در اقیانوسیه

۹- " " " جزائر ژبلبرت و آلیس

علاوه بر محافل ملیه مذکور بشارت امکان تشکیل سه محفل ملی دیگر در رضوان سال ۱۹۶۷ در تلگراف مورخه اول سپتامبر ۱۹۶۶ آن ساحت رفیع داده شده است که عبارتند از:

۱- محفل روحانی ملی بلیز ( Belize ) (هندوراس انگلیس)

۲- محفل روحانی ملی لائوس

۳- محفل روحانی سی کی

و باتوجه به اشاره ای که به تفسیر اوضاع کامبوج و تعویق تشکیل محفل ملی آنسامان در آن تلگراف گردیده با تأسیس این محافل ملیه جدید در رضوان ۱۹۶۷ تعداد اعمده بیت العدل الهی به ۸۱ بالغ خواهد شد که اعضای این محافل در رضوان سال ۱۹۶۸ در انتخاب امنای بیت العدل اعظم الهی شرکت خواهند نمود.

سعی و کوشش بانیان نظم بدیع حضرت بها، الله در سراسر کره خاک آن است که در سالهای باقیمانده از نقشه بدیعه نه ساله موجبات تأسیس ۲۴ محفل ملی دیگر فراهم آورند تا اعمده دیوان عدل الهی به ۱۰۰ بالغ شود. حرکت مداوم و تقدم و انتشار سریع آئین جهانی حضرت بها، الله خود موجب نشاط و محرك ما در خدمت بس استان الهی است خدمتی که مصداق بیان دیوان عدل اعظم الهی باشد که میفرمایند:

" اکنون باید به اعمال شجاعانه ای که مخصوص ارواح مجرده و موید به تائیدات الهیه است قیام

نمود."

# آدم بجائی؟

بقلم : ج . فوزدار

ترجمہ : دکتر علیمراد داودی \*

آنان کہ درشہرہای بزرگ ماوی دارند آسمان را با چراغہائی کہ بہ نیروی کار و دانش و هنر خود بر افروخته اند روشن می سازند با مشعل ہا و چہل چراغہای خود ستارگان را از نور افشانی باز می دارند با نصب تابلوہای نورانی تابش ماہ آسمانی را از رونق و اعتبار می اندازند . این امر را نشانہ ای از رمزی کہ در آن بنہان است توان دانست و آن این کہ آدمی در سراسر زندگی خویش در جہانی کہ خود او ساختہ و پرداختہ است بہ سر می برد . پیدا است کہ چنین جہانی جز در درون جہان بزرگی کہ او و سراسر اشیاء را فراگرفته است جای نمیتواند داشت . جہان ہم چون حصار ی بر این اشیاء محیط است و ما در درون این حصار بہ یاری اشیائی کہ از خود این محیط بہ دست می آوریم جہانی مخصوص بہ خود می سازیم جہانی کہ از مصالح و آمال و اقوال و فنون و امیال و حیل و احلام ما حاکی است . در چنین جہانی است کہ ما خصائص خویشتن را بہ نحو اغراق آمیز ظاہر می کنیم گناہ کاری ہا و بلہوسی ہای خود را نمایان می سازیم افکار و عواطفی را کہ مخصوص عالم آدمی نمای است انعکاس می بخشیم و گاہ گاہ ہیجانان عنان گسیخته ای را کہ جز در خانہ دیوانگان مقبول نمیتواند بود پرورش می دہیم .

با این ہمہ در محیطی کہ از آواز رادیوہا بر جوش و خروش است، در هوائی کہ از لمعان چراغہای نئون روشن و تابناک است، در ورای نقطہ ای کہ اتومبیل های ما از حرکت باز می ایستد، بر فراز طاقی کہ از حلقہ های نورانی آتش افروزی های ما پدید می آید شب ہم چنان دامن خود می گسترد و ستارگان بہ صفت دیرین نمایاتند و این علامت حاکی از این حقیقت است کہ جہان بیرون از انسان بدان سان کہ بود پای برجاست سر جیمز جینز (Sir. J. Jeans) دانشمند فیزیک نجومی در کتاب شہیری کہ بہ نام جہان مرموز نگاشته این نتیجہ را بدست آورده است کہ بزرگترین اکتشاف قرن بیستم نظریہ نسبیت نیست بلکہ پی بردن بہ این حقیقت است کہ ما هنوز با کہ واقعیّت عالم تلاقی نیافتہ ایم و جہان هستی چنان کہ هست از حوزہ ادراک ما خارج مانده است . از وقایع دہشت آوری کہ اخیراً رخ داده این نکتہ بہ وضوح بیوستہ است کہ

\* ترجمہ از شماره ۱۶ مجلہ (فکرہائی) مورخہ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۵ - ژنو . سویس

✽ تورات سفر تکوین فصل ۳ آیه ۹

عقایدی که مبنی بر اصالت امور مادی است درست یانادرست جبران این نقیصه را نخواهد کرد و وضع انسان را در قبال جهان و معنی جهان را در نظر انسان روشن نخواهد داشت. چه اقوام انسانی بر فرض این که قادر به ادراک دلائل علوم مکانیکی باشند حاضر به قبول عقایدی نیستند که به استناد آنها حیات مخصوص انسانی را مفهومی نیست و روح انسان کلمه ای بی معنی است. این روی گردانی از عقاید مادی باید فرصتی مختصم برای ادیان باشد ولیکن می بینیم که انسان با این که عطشی سیری ناپذیر به امری دارد که به حیات مخصوص انسانی او معنی ببخشد به سوی گیساهای روی نی آورد بلکه به تعالیعی گرایش می یابد که مصالح قوی را در نظر او به پایه امور مقدس میرساند و از چنین ایمانی که در چنین بحرانی به جریان افتاده است نیروئی پدید می آید که تمدن انسانی را به نابودی تهدید میکند و این تهدید به سبب فقدان تدین و تقوی که عامل تعالی روح انسانی است قوت روز افزون میگیرد. با فقدان این عامل خلائی در روح انسان پدید می آید و عطشی سوزان به وی دست می دهد که مدام در پی جبران آن خلا و تسکین این عطش است. کسی را تصور کنید که در میان دریا بر روی تخته پاره ای سرگردان است بی آن که او را به جرعه ای آب شیرین دسترس باشد چنین کسی هر چند به گوش خود فرو خواند که آب دریا کشنده است آن گاه که عطش را به شدت احساس کند و به دفع آن قدرت نیابد آب دریا را می نوشد و چندان می نوشد که می میرد. جهان بینی های ما چنان به ورشکستگی افتاده و ناتوانی خردها چندان فرونی گرفته است که دیانت که تنها نیروئی است که قادر به تجدید تعادل در حیات روحی ماست از یادها رفته و مردود و مهجور افتاده است. گروهی بسیار از اقوام نوع بشر در این روزگار این سو ال را از خود

می کنند که آیا بدون تدین حیات را مفهومی تواند بود؟ ولیکن در قبال آن سکوت میکنند! راهی را که برای حل آن وجود دارد نادیده می گیرند و بدین ترتیب بر حداثت مسأله می افزایند و قدرت خود را به حل آن يك باره از دست میدهند.

آنان که افکار عامه را در اختیار دارند و مدعی راهنمایی مردم در زندگی هستند می بندارند که چون حیات بشر باید به هر صورت به طرز بی ثمر اختتام پذیرد هر چه توانائی افراد انسان را فزونی بخشند به خرسندی و خشنودی آنان مسدود می رسانند و غافل از این نکته اند که زندگی فاقد معنی نیست و بنابه تعبیر مژداول به رنج زنده بودن می ارزد. اینان زندگی انسان را تا آنجا فاقد معنی می دانند که می بندارند که هرگاه تفریحات اشخاص را افزون تر و پرمایه تر کنند و آنان را هر چه بیشتر سرمست و سرگرم سازند دیگر مرگ را از یاد می برند و به معنی زندگی نمی اندیشند. این بندار اعتباری ندارد و اندکی توجه معلم می سازد که هیچ کس را حتی يك دم یارای تصدیق آن نیست.

مسأله وحشت زائی که در عصر ما مطرح شده است و به نظر بسیاری از مردم حل ناشدنی می نماید این است که حال که ادیان قدیم را علوم جدید مورد تعرض قرار داده و نظام عقاید پیشینیان از اعتبار افتاده است عالم انسانی چگونه میتواند طریقتی باز یابد تا تجربه ها و نیروهای درونی خود را به کار اندازد و آنچه را که اقتضای روحی اوست به دست آورد. در آستانه عصر جدید با آن همه وعده های نیک و بد خود "آدم" را می بینیم که سرگشته و حیران ایستاده است و در دخول به "بهشت" جدیدی که در مقابل اوست تردید دارد.

از این رو بسیار مهم است ببینیم که نکات عمده فلسفه ای که در عمل نظم بدیعی به جهان

تواند بخشید چه خواهد بود؟ فلسفه ای که نوع انسان در پناه آن جای تواند گرفت و در سیر خود بسوی کمال مداومت تواند جست. بیداست که هیچ نظمی چنین نمی تواند بود مگر این که از حوزه عقاید ناپایداری بی قرار خارج باشد و بر مبدای ازلی اتکاء جوید. میتوان انتظار داشت که چنین فلسفه ای جامعه ای را صورت پذیر سازد که بر خلاف جامعه های کهن که مقلد رسوم آباء و اجداد است افراد آن هم چون اعضای یک بدن در ارتباط آلی (ارگانیکی) بایکدیگر قرار گیرند.

مدتی مدید است که مؤلفی به نام پریل بک (Peri Buck) در کتابی به نام "آمریکا چه مفهومی برای من دارد؟" گفته است که "باید به یاد داشت که بزرگترین آئینها و فلسفه های ما از مشرق زمین آمده است مسیح و کثوسیسوس و بودا هر سه تن شرقی بودند و تجدد علمی و ادبی اروپا نیز از شرق میانه مایه گرفت. توانست بود که یک بار دیگر چنین مایه هائی را از مشرق زمین باز یابیم." گفت لئون تولستوی (L. Tolstoi) که افکار او راهبرگاندی بوده است در روزنامه خود نوشته بود که "دنیا در پی آن است که کلیدی برای این ابهام باز یابد در حالی که یک تن ایرانی که در عکازندانی است و بهاء الله نام اوست این کلید را در دست دارد. . . آئین بهائی عالی ترین و صافی ترین احساس دینی در روزگار است." و گانندی در این باره می گوید که "ایمان به بهائیت تسلیت بخش عالم انسانی است" با ایمان به دین بهائی است که روح تشنه کام بشر نه تنها به رستگاری افراد خود اطمینان می یابد بلکه فلسفه ای جدید و متعادل به دست می آورد که در پناه آن حیاتی مرفعی برای جامعه متحد انسانی تأمین میشود.

بهاء الله مؤسس آئین بهائی پیام می دهند که "همه باریک دارید و برگ یک شاخسار" و "لیس الفتر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم." و "عالم یک وطن است و من علی الارض اهل آن" این پیام ها به گوش فرزندان آدم در چین ورود به "بهشت جدید" خواهد رسید و آنان قدرت به انکار آنها نخواهند داشت چه این پیام ها به آرزویی تحقق می بخشد که نوع انسان از قدیم ترین زمانها در ضمیر خود پرورش داده است. طوفانی که زمینه جهان برای وقوع آن آمادگی دارد بیم آن می رود که به ظهور بیوند و اگر برای عبور از آستانه رستگاری و دخول در "بهشت جدید" خود شتاب نوزیم دیگر نماند گاهی نخواهیم داشت.

\*\*\*\*\*

## وعای خواب

هیکل مبارک حضرت عبد البهاء غالباً مدتی بعد از نیمه شب که از سرکشی فراق و دلجوئی مساکین یا از دید و بازدید اغنیا فراغت حاصل مینمودند آن وقت در آن اواخر شب چند دقیقه به حیاط بیرونی یعنی مسافر خانه حیفا تشریف میبردند و از احباب دلجوئی میفرمودند. در این بیرونی هر کس از احباب حاضر بود خواه مسافر خواه مجاور خواه همه میدانستند که آخر شب هیکل مبارک ولو بقدره دقیقه باشد تشریف فرما خواهند شد لهذا گاهی تا دو ساعت بعد از نیمه شب هم در انتظار می نشستند منجمله یک شب ساعت یک وارد شدند و بعد از اظهار ملاحظت نسبت به فرد فرد حضار به یکی از خدام مخلص بنام استاد محمد علی که خواب آلود بود فرمودند یک مناجات بخوان او هم فوراً عرض کرد: "انت الذاکر وانت المذکور یا الهی وسیدی و مقصودی اراد عبدك ان ینام فی جوار رحمتك ویستریح فی ظل قباب فضلک مستعینا بحفظک و حراستک . . ." (از کتاب خاطرات نه ساله)

# ابوالفضائل و کتاب

## حدود العالم

حضرت ابوالفضائل گلپایگانی از مشاهیر فاضلان و نویسندگان و مبلغان عالم امر است. جلالت قدر و مقامات فضل و دانش آن بزرگوار بر کسی پوشیده نیست. عنایات کثیره و فیره از قلم اعلی و خامه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در خصوص آن حضرت نازل گردیده است. ابوالفضائل در اکثر علوم عصر خویش استاد و احاطه اش بر کتب مقدسه کم نظیر بود. فارسی، عربی و عبری را نیکو میدانست. بر فلسفه و تاریخ تسلطی عجیب داشت و این قولی است که جمگی بر آنند. کتب عدیده در اثبات حقانیت و اعظمت امر الهی بنگاشت و آثاری جاویدان از خویش بیادگار گذاشت. آن جناب در تحقیقات ادبیه نیز صاحب منزلتی بس عظیم است. مرقوماتش زینت بخش نثر فارسی است از جمله خدمات تاریخیه فنا ناپذیر او بدست آوردن نسخه منحصر به فرد حدود العالم است. این کتاب قدیمی تر از شاهنامه فردوسی و از اولین کتب نثر فارسی بعد از اسلام است علامه فقید محمد قزوینی در یادداشت های خویش به نام وقایع معاصرین که در مجله یادگار انتشار یافته در خصوص جناب ابوالفضائل و کتاب حدود العالم چنین مینویسد:

"میرزا ابوالفضل گلپایگانی بسر میرزا محمد رضای گلپایگانی از رؤسا و فضلا معروف بهائیان و مشهور در مصر و آن صفحات به شیخ ابوالفضائل الایرانی الجبر فادقانی و صاحب تألیفات عدیده بفارسی و عربی در اثبات حقانیت طریقه و مذهب بهائیان... میرزا ابوالفضل در فنون ادب و عربیت بسیار فاضل و مطلع بود نسخه منحصر به فرد کتاب حدود العالم را در جغرافیا او در سال ۱۳۱۰ قمری بدست آورده." (۱)

جریان پیدا شدن کتاب حدود العالم و زحمات حضرت ابوالفضائل در این راه شرح مفصلی دارد و مختصر این است که توماسکی مستشرق روسی در سال ۱۳۰۸ هجری قمری با بهائیان در مدینه عشق آباد مسراوده یافت و با عشق و علاقه ای خاص به مطالعه آثار امری پرداخت و چون در ادبیات ایران و اسلام نیز تحقیقاتی میکرد به تشویق و اشاره استاد خویش بارون روزن Baron, V. Rosen (۱۸۴۵-۱۹۰۸) خاورشناس

دیگر روس دربارهٔ الوس اربعه الخ بیگ به جستجو پرداخت و از جناب ابوالفضائل درخواست کرد که در این طریق او را یاری کند ابوالفضائل در ضمن نامه ای که در تاریخ یازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۰ قمری به تومانسکی نوشت یاد آور شد که کوشش او در مورد پیدا کردن الوس اربعه به نتیجه نرسیده ولیکن مجموعه نفیس دیگری یافته که در جای خود اهمیتش بیش از اثر فوق الذکر است. تومانسکی در سال ۱۳۱۱ هجری قمری در شهر بخارا به ملاقات جناب ابوالفضائل رفت و آن حضرت مجموعه نفیسه را بوی اهدا نمود بشرط آنکه تومانسکی به طبع آن اقدام کند تا از میان نرود. تومانسکی تا پایان عمر موفق به طبع کامل این مجموعه نشد ولی در ضمن مقاله ای که به روسی نگاشته و منتشر نمود جریان پیسدا شدن حدود العالم و خدمت ابوالفضائل را شرح داد. با کسب موافقت تومانسکی بارون روزن سابق الذکر نسخه ای به خط خود از حدود العالم تهیه نمود و عکس و رونویس این نسخه در موزه آسیائی آکادمی روسیه اکنون باقی است.

مارکوارت (Marquart) و ژوکوفسکی (Zhukovskiy) در آثار خویش از این کتاب مطالبی نقل نمودند و در آن زمان دانشمندان و خاورشناسان اروپائی در خصوص حدود العالم و خدمات ابوالفضائل در پیدا کردن آن اطلاعاتی بدست آوردند.

بارتلد (Barthold) مستشرق روسی که صاحب تألیفات عدیده ای در خصوص تاریخ شرق است به طبع حدود العالم اقدام نمود و در مقدمه ای که بر آن کتاب نوشت زحمت ابوالفضائل را ستود و بی باتمام کار خویش نائل نشد و پس از مرگش کتاب حدود العالم در جزء نشریات آکادمی علوم شوروی بنام بارتلد در تاریخ ۱۹۳۰ میلادی منتشر گشت.

مجموعه ای که ابوالفضائل موفق به کشف

آن گردید شامل چند کتاب است:  
۱- رساله "جغرافیای جهان نامه" تألیف محمد بن نجیب بکران که در ۲۸ رمضان سال ۶۶۳ هجری قمری توسط عباد الله مسعود بن محمد بن مسعود الکرمانی نوشته شده است.  
۲- رساله مختصر در موسیقی تألیف محمد بن محمود بن محمد نیشابوری.

۳- دائرة المعارف معروف به جامع العلوم تألیف فخر الدین الرازی متوفی بسال ۶۰۶ هجری قمری.

۴- حدود العالم من المشرق الى المغرب که در سال ۳۷۲ هجری قمری تألیف شده مؤلف ابوالموید عبد القیوم بن الحسین بن علی الفارسی در سال ۶۵۶ قمری استنساخ شده است.

این کتاب در زمان تألیف به امیر ابوالحارث محمد بن احمد از سلسله پادشاهان فریغونی که در گوزگانان (قسمت شمالی افغانستان کنونی) حکومت میکرده اند اهدا گردیده و چنانکه از اسم کتاب نیز برمی آید شامل مباحث جغرافیائی است.

علاوه بر خاورشناسانی که در این مقاله از آنان یاد شد پروفسور ولادیمیر مینورسکی (V. Minorsky) مستشرق روسی الاصل نیز در ترجمه حدود العالم به انگلیسی زحماتی کشیده و در مقدمه ای که بر آن نگاشته از خدمت ابوالفضائل در این راه یاد نموده و از وی صادقانه تجلیل کرده است.

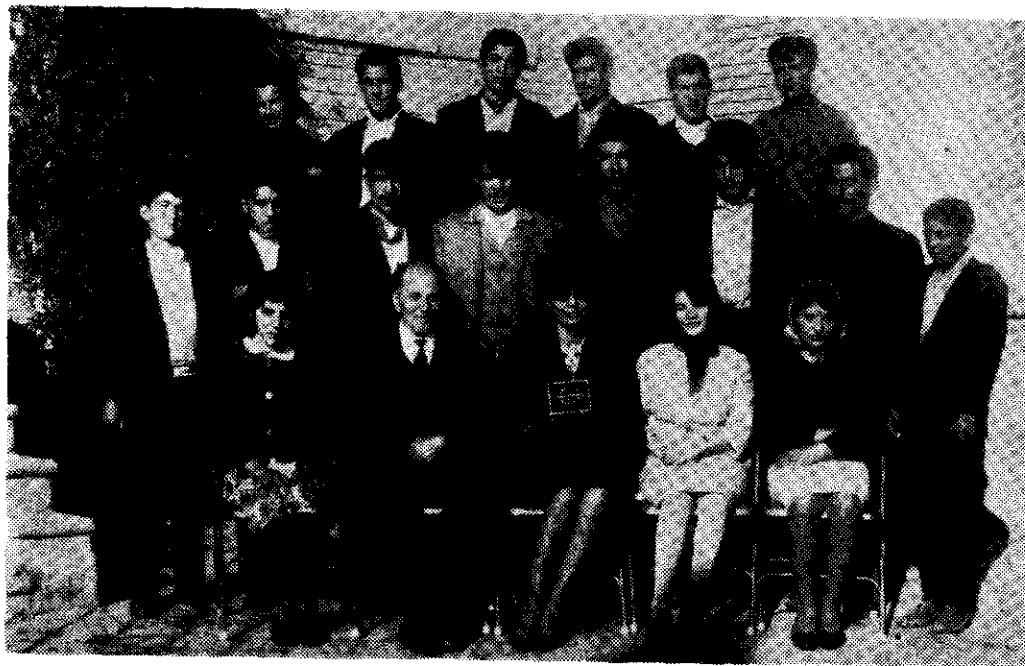
مینورسکی در سال ۱۸۷۷ تولد یافت و در دانشکده حقوق و مؤسسه السنه شرقیه مسکو به تحصیل پرداخت چند بار به ایران آمد. مدت ده سال در مدارس پاریس استاد تاریخ و السنه شرقیه بود در سال ۱۹۳۸ بجای سر دنیسن راس (Sir. Denison Ross) که وی نیز در خصوص امر مطالب زیادی نگاشته است استاد ادبیات فارسی در دانشگاه لندن شد.

مینورسکی همان طور که گفته شد خدمات ابوالفضائل

را در خصوص پیدا کردن حدود العالم بسیار ستوده و به عنوان يك دانشمند واقعی از وی یاد کرده است ( ۱ )  
در خاتمه باید متذکر شد که مادام تومانسکی خانم مستشرق روسی تومانسکی به تشویق همین مینورسکی  
نسخه منحصر به فرد حدود العالم را که ابوالفضائل پیدا کرده بود به آکادمی لنین گراد فروخت . این کتاب  
در ایران نیز چند بار مطبوع و منتشر گشته است .

## نصرت نه تجنی

( ۱ ) در تدوین این مقاله از مقدمه ای که مینورسکی بر ترجمه انگلیسی حدود العالم نگاشته بسیار استفاده شده  
است ( " Hudud al - Alam " - The Region Of The World - A Persian Geography )  
Translated and explained by V. Minorsky with the preface by V. V. Barthold translated from the Russian )  
آنان که طالب اطلاع بیشترند بدان مقدمه و مقدمه بارتلد که آن را نیز مینورسکی به انگلیسی ترجمه نموده و  
پس از مقدمه خود در آغاز ترجمه حدود العالم قرار داده است مراجعه نمایند .



کلاس شبانه روزی تزئید معلومات امری همدان - سنه ۱۲۳ بدیع

# نور و نار

دکتر توکل عصفائی

من سایه نابودم بودم ز وجود تست  
جان در تن افسرده از پرتو وجود تست  
ذرات وجود من مرآت نمود تست  
هریک به زبانی خاص در حمد و درود تست  
دل بسته بروی غیر مشتاق ورود تست  
در بازوی من نیرو در دیده \* من نوری  
در مفرز و نخاع من حس و خرد و شعوری  
هم سامعی و قائل هم آمر و مأموری  
هم مبدعی و مدرك هم ظاهر و مستوری  
هم عاشقی و معشوق هم ناظر و مظهری  
قلبم ز خدنگ تو از خون فوران دارد  
وز عشق تو در رگها دایم دوران دارد  
از مهر تو اعصابم احساس و توان دارد  
فکر از پی درك تو هر سو جولان دارد  
آماده قربانی است هر جسم که جان دارد  
از جذوه حبت بحر در جنبش و جوش آمد  
زان جنبش و جوش ابری ناگه بخروش آمد  
بر گوهری گیتی الماس فروش آمد  
تنها نه از آن احیاء انسان و وحوش آمد  
بل خاک سیه رضوان ز آلاء و نقوش آمد



تو خالق بی چونی تو قادر سبحانی  
 در ذره نهان داری خورشید درخشانی  
 وز نطفه عیان سازی رشک ملک انسانی  
 از نار برون آری جانبخش گلستانی  
 از هر چه توئی ظاهر و ز هر چه تو پنهانی  
 در کون و مکان نوری در سدره سینا نثار  
 سازی کف چوبانی خورشید صفت نوار  
 و آنگاه عصایش را که چوب کئی که مار  
 خوناب کئی هر آب بر قبطنی بد کردار  
 وز صخره کئی جاری از بهر یهود انهار  
 در کشور جان شاهی روح است تورا اورنگ  
 جز دل بکجا گنجی امکان تمیو باشد تنگ  
 یک بارقه ای از تست هوش و خرد و فرهنگ  
 ای خامه بی رنگت خلاق هزاران رنگ  
 ای مرکب عقل و عشق در وادی وصلت رنگ  
 هر جانوری مستی خون و رنگ و پیی دارد  
 لکن چو بنی آدم این داهیه کیی دارد  
 از نائی استاد است این نغمه که نیی دارد  
 وز فرگس مست اوست این نشوه که میی دارد  
 حق عالم و آگاه است کائنات چه زیسی دارد  
 با این همه او را نیست بردرگه توراهی  
 و آنکس که کند دعوی در مانده بگمراهی  
 این لاف شناسائی شرحی است ز خود خواهی  
 گر وصف تو (عناق) گفت در جامه خود گاهی  
 اقرار به جهل است آن نی دعوی آگاهی



## بیاد امرالله امه الله کلارا دان

ترجمه و اقتباس : ع - صادقیان

در تاریخ امریهائی نام آید امرالله "کلارا دان" (۱) همواره با نام "جان هانری هایددان" همراه است زیرا این دو نفس خدوم و فداکار در دوره میثاق پس از صدور نقشه ملکوتی حضرت عبدالبها، بالاتفاق از امریکا رخت سفر بستند و به عزم هجرت قدم به خاک استرالیا گذاشتند و به فتح روحانی این قاره موفق شدند . امه الله "کلارا دان" در سن جوانی در شهر "دالادالا" واشنگتن با جناب "هایددان" آشنا شد . در آن ایام که امرالله هنوز در قاره جدید توسعه چندانی نیافته بود "هایددان" که خود به تازگی به امر مبارک اقبال نموده بود با اتفاق "وارد فیتزجرالد" از احبای اولیه امریکا برای ابلاغ کلمه الله بدان شهر سفر کرده بود . این خانم محترمه که در آن زمان در سلك متحریمان حقیقت بود از این دو مبلغ بهائی که از لحاظ مادی در مضیقه بودند با کمال سخاوت و میهمان نوازی پذیرائی میکرد .

در پانزده سال ۱۹۱۲ شهر سانفرانسیسکو به قدم مرکز میثاق مزین گردید اندکی پس از مراجعت هیگل اطهر خانم "کلارا" همان خانمی که بذریع محبت الله قبلا توسط جناب "هایددان" در قلبش کاشته شده بود به سانفرانسیسکو نقل مکان کرد و در آن شهر اقامت گزید چندی نگذشت که خانم "کلارا" رسماً ایمان خود را به امریهائی اعلام داشت و با آشنائی قبلی که با مبلغ سابقش حاصل کرده بود با وی ازدواج کرد از آن پس این دو همسر مو من و خدوم خانه خود را بروی عموم گشودند و منزلشان سالها محل تشکیل جلسات تبلیغی و مجالس و اجتماعات بهائی بود .

در سال ۱۹۱۸ حضرت مولی الهوری الواح متعددی خطاب به احبای امریکا صادر نمودند و آنان را به هجرت به اقطار مختلفه جهان و اقالیم و جزائر دور و نزدیک امر فرمودند . امه الله "کلارا دان" به همراه همسرش جناب "هایددان" در امتثال امر مولای محبوب وسائل سفر خود را به استرالیا قاره ای که هنوز به نور ایمان و ایقان مشور نشده بود فراهم ساخت . سرانجام این دو همسر فداکار از راه "مونولولو" در اپریل ۱۹۱۹ وارد سیدنی شدند .

در سیدنی "کلارا دان" شغلی در شعبه "مو" مسه ای که در امریکا در آن کار میکرد بدست آورد و مدتی

(1) Clara Dunn

بدان مشغول بود و پس از چندی مدت دو سال ونیم به اتفاق همسر خود به " نیوساوت ویلز " هجرت نمود .  
 طولی نکشید که موفق به هدایت اولین مؤمنان استرالیایی یعنی جناب (ویتاگر) شدند همین نفس خدوم بسود  
 که بعدها خود مصدر خدمات متنوع و مهمی در استرالیا گردید .  
 سپس این دو فاتح روحانی استرالیا شش ماه در " ویکتوریا " اقامت نمودند و پس از آن به " ادلید " رفتند  
 و چندی بعد از " صحرای کبیر " گذشتند و ندای امرالله را به سواحل غربی این قاره رساندند و موفقیتسی  
 عظیم در تبلیغ کلمه الله کسب کردند .

در همان اوان دریندر " پرت " بدیدار فخرالمبلغین و المبلغات ( میس مارتاروت ) نائل آمدند . این دو همسر  
 فداکار که فی الواقع پدر و مادر روحانی احبای استرالیا محسوب میشوند به " فادران " و " مادران " ملقب  
 شدند و در جمع دوستان آن اقلیم بدین اسم خوانده میشوند .  
 " مادر و فادران " متعاقبا به " گوئیزلند - نیوساوت ویلز - ویکتوریا و استرالیای غربی " سفر کردند و سرانجام  
 به سیدنی بازگشتند .

در سال ۱۹۳۴ پس از با نژده سال زحمت و فداکاری موفق به تشکیل اولین محفل روحانی ملی استرالیا و نیوزیلند  
 گردیدند . این دو فاتح روحانی استرالیا همچنان بخدمات مداوم و سفرهای تبلیغی مستمر خود به استرالیا -  
 تاسمانی ، نیوزیلند و سایر جزایر اقیانوسیه ادامه میدادند تا اینکه در ۱۷ فوریه ۱۹۴۱ " فادران " در سن  
 ۸۷ سالگی در سیدنی بعالم بالا شتافت و پس از صعود از طرف هیکل اطهر به مقام ایادی امرالله ارتقا یافت  
 از آن پس " مادران " مدتی در نقاط مختلفه استرالیا اقامت گزید و خدمات سابق شوهر فقیدش را تعقیب  
 نمود و به استحکام شالوده امرالله در استرالیا پرداخت . امه الله " کلرادان " پاس خدمات مهمی که به  
 عالم امر نموده بود در فوریه ۱۹۰۲ از طرف حضرت ولی امرالله به مقام شامخ " ایادی امرالله " ارتقا یافت .  
 " مادران " در دوران خدمات طولانی خود در استرالیا شاهد فتوحات و انتصارات متعددی که او و شوهرش سهم  
 عمده و مهمی در انجام آنها داشتند بود . از جمله این پیروزیهای مهم میتوان تأسیس محفل روحانی ملی بهائیان  
 استرالیا و نیوزیلند ( که در اواخر عمر مادران این محفل بدو محفل ملی جداگانه تبدیل شد ) تأسیس ۴۸ محفل  
 روحانی و جمعیت بهائی در استرالیا ، تأسیس حظائر قدس ملی در استرالیا و نیوزیلند و تأسیسات مختلفه ملی  
 و محلی در این قاره ، اعزام مهاجرین به جزائر و نقاط مجاوره اقیانوسیه و جنوب شرق آسیا و اقبال گروه کبیری  
 از اهالی استرالیا را نام برد .

از جمله خدمات پیراج " مادران " مساعی فوق العاده وی برای خریداری زمین استقرار حجر زاویه ساختمان  
 و بالاخره افتتاح ام المعابد استرالیا است که الی الابد زینت بخش اوراق تاریخ خدمات پنجده ساله وی میباشد .  
 " مادران " پس از صعود هیکل اطهر در پائیز سال ۱۹۵۷ در اجتماع حضرات ایادی امرالله در ارض اقدس  
 شرکت کرد و ذیل اعلامیه تاریخی آن عصبه جلیله را امضا نمود و تا آخرین لحظه حیات احبای الهی را به ثبوت  
 و رسوخ بر عهد و میثاق و اجرای نوایای مبارک تشویق و تحریص مینمود .

امه الله " کلرادان " سرانجام در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۶۰ پس از طی ۸۲ سال زندگی توأم با خدمت و فعالیت  
 بدنبال یک بیماری طولانی به ملکوت ابهی صعود کرد و جسد وی در سیدنی در جوار مرقد جناب " هایدان " دفن  
 گردید . اخیرا محفل روحانی ملی بهائیان استرالیا با صلاحدید بیت العدل اعظم الهی بنمای  
 یادبودی را که قبلا برای " فادران " ساخته بودند بنام هردو اختصاص دادند و بدین نحو این دو همسر  
 خدوم که در ایام حیات در کنار یکدیگر به خدمت مشغول بودند پس از مرگ جسدشان نیز برای ابد در جوار

یکدیگر قرار گرفت .

پس از صعود مادر دان تلگراف ذیل از طرف هیئت مجله ایادی امرالله در ارمن اقدس خطاب به محفل ملی امریکا مخابره گردید که به خوبی معرف خدمات اوست :

" با کمال تأثر صعود ایادی امرالله کلارا دان عضو براننده جامعه بهائی امریکا را اعلام میداریم . آن متصاعدالی الله به اتفاق هایددان ( همسر خویش ) دعوت حضرت مولی الوری را در اجرای فرمان تبلیغی اجابت نموده با قیام خود آوازه امر الهی را به اقصی نقاط جهان رسانیدند و طی متجاوز از چهل سال در مهاجرت خدمات فراموش نشدنی بیمانندی انجام دادند . مقتضی است در مشرق الاذکار محفل تذکری منعقد نمایند . این پیام را به حضرات ایادی امرالله و محافل طیبه ابلاغ نمائید . "

امضا - ایادی امرالله

.....

در سراسر عالم بهائی از جمله ایران مجالس تذکر شایسته به یاد این فاتح روحانی قاره استرالیا منعقد شد و از خدمات فراموش نشدنی وی و شوهرش تجلیل بعمل آمد .

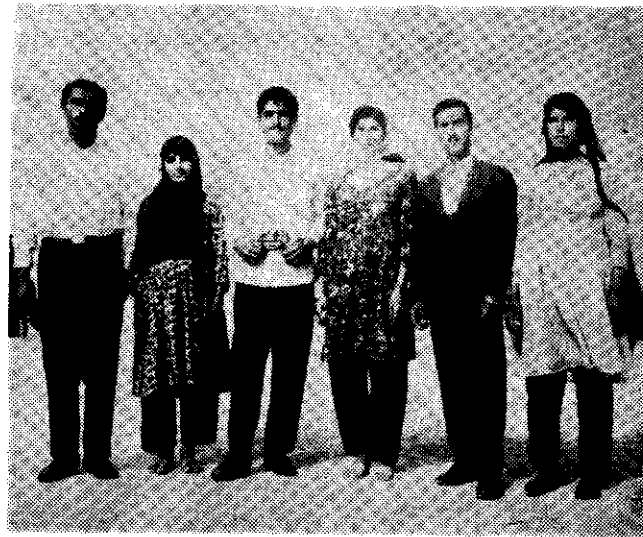
باز آ که مهتلاو پریشان و خسته ام  
چندی به انتظار قدمت نشسته ام  
تا دیده بر جمال تو ای مه گشاده ام  
در بر جمیع خلق بغیر از تو بسته ام  
هر دم بیای شوق غزلخوان و بیقرار  
پوینده دیار امید خجسته ام  
بار هر روان وادی عشق تو هممنان  
از گمراهان تیه ضلالت گسته ام  
گاهی اسیر شست کماندار روزگار  
گاهی رها چو ناوک از شست جسته ام  
پران همی بسوی افقهای بی نشان  
از قید هست و نیست بیکباره رسته ام  
تا او فکنده رخت در اقلیم مهر دوست  
شادان بر آستان محبت نشسته ام

محمد حسین حقیقی

افق های بی نشان



لجنه جوانان بهائی جلفای اصفهان سنه ۱۲۳ بدیع



لجنه جوانان بهائی جیرآباد خوزستان سنه ۱۲۳ بدیع

بقلم : مرضیه گیل

ترجمه : ۱. طهروری

مکتوبی به

# یک تازه تصدیق

بر پذیرش تو قرار گرفت حقوق و مزایائی که بهائیان  
مقدم و با سابقه از آن مستفین بودند به تونیز  
تفویض گردید . حال رأی تو با آراء سایر احبسا  
یکسان و برابر است و نظر و عقیده تو باید بهمان  
میزان که نظرات و عقاید افراد دیگر بهائی مو رد  
توجه قرار میگیرد محترم و قابل دقت واقع شود و در  
کلیه تشکیلات امری حق انتخاب بتو اعطاء گردیده  
است .

مسلماً تو هم اکنون در تحت نفوذ و سلطه  
دوست خود . . . قرار داری زیرا همین دوست  
صمیمی تو بود که کلمه الله را به تو ابلاغ و تفهیم  
نمود و اصولاً شاید برای همیشه وجود تو به او  
و افرادی هم سنخ او تعلق داشته باشد چه بین  
مری و معلم از یک طرف و شاگرد و متعلم از طرف  
دیگر یک نیروی جاذبه و شباهت خانوادگی وجود  
دارد . طبیعتاً انسان به نفوسی که به زبان او تکلم  
میکنند و با او هم سلیقه هستند جذب میگردد .  
تو هم او را دوست میداشتی و از مصاحبت او لذت  
میریدی و شاید بهمین سبب هنگامی که وی امر  
حضرت بهاء الله را بتو ابلاغ مینمود مایل بودی  
به سخنان او گوش فراداری . به خاطر دارم در بدو  
امر فکر میکردی که تنها نقطه ضعف و اشتباه دوست  
وجود همین افکار و عقاید امری اوست و چنانچه  
می بنداشتی که دیانت چیزی است که باید در موزه  
نگاهداری شود و نمیتوانستی تصور کنی که چگونه  
جوانی متجدد مانند او دنبال دیانت میرود .

از تکالیف خطیری که حال بعهدہ داری  
یکی آن است که استقلال خود را از دوستت باز یابی  
مقصد آن نیست که او را رها کنی و از او گماره گیری  
بلکه باید شخصیت انفرادی و متمایز خود را بصورت  
یک فرد مستقل بهائی توسعه بخشی . تا ایمن  
امر متحقق نشود قادر نخواهی بود به نحسوی  
شایسته به این آئین مقدس خدمت نمائی . زیرا  
امر حضرت بهاء الله به جهت نفوسی که طالب

دوست عزیز گفته قبل با مراجعه به  
محفل روحانی خود را به عنوان یکنفر بهائی معرفی  
نمودی . کار مشکلی نبود و اعضای محفل ترا در  
معرض امتحان و سوالات پیچیده ننهاده  
و توبه سادگی تمام ایمان خویش را به اصول  
چهارگانه ای که رئیس محفل برای تو بیان نمود  
ایزاز داشتی و سپس به عنوان یکنفر دوست  
مؤمن به امرالله بتو تبریک و خوش آمد گفتند .  
سایر اعضای محفل نیز شاید مطالبی علاوه بر  
آنچه رئیس محفل بیان داشته بود ایراد کردند  
و همگی دست ترا فشردند . از اینکه یکنفر  
بهائی جدید به جامعه ما پیوسته جملگسی  
خوشحال بودند و ضمناً بسبب اینکه در امور جاری  
جلسه آن شب محفل وقفه نمر بخش و تنوع  
مطبوعی حاصل گشته بود همگی راضی به نظر  
میرسیدند .

خوب از همان لحظه ای که رأی محفل

حقیقت و رستگاری باشند از سما مشیت الهی نازل شده نه بجهت آنان که پیرو تعصبات هستند امروز تو دیگر بر پای خود ایستاده ای و خود پس از تجسس و تعمق و تحری امر بهائی را قبول نموده ای تنها کمک دوست آن بوده که ترا به تفکر واداشته و بس. اگر کسی بندهای اسارت و زنجیرهای همبستگی موجود بین خود و سایرین را خواه دوستان و خویشاوندان باشد و خواه افراد سرشناس يك اجتماع از هم نگسلد اثری در جامعه از او مشهود نگردد بلکه چون سیاهی لشکر ماند که آخر الامر جز زیان و خسران نصیبی نبرد.

در نظر خود زن و شوهری را مجسم نما که همواره چون شخصی واحد نسبت به امور تفکر کنند و این وحدت فکر نه بدان سبب باشد که هر يك مستقلات مختلفه امور را مورد مطالعه قرار داده و هر دو به نتیجه ای واحد رسیده اند یا اینکه تصور شود که این دو افکارشان از مغزی واحد سرچشمه میگیرد بلکه علت آن باشد که شوهر بعلت همبستگی به همسر خود طرفداری وی کند و یا بالعکس. مثل تو و دوستت مثل این زوج میباشد و این امر نه تنها از قدرت و قوت جامعه میگذرد بلکه از پیشرفت آن نیز جلوگیری مینماید.

دیر یا زود در بعضی از اجتماعات و مجامع مشاهده خواهی کرد که بین عموم یا اکثر اعضای آن مجمع از يك طرف و يك یا دو نفر از اعضای برجسته آن هیئت يك نوع همبستگی وجود دارد چون موضوعی مورد بحث و شور قرار گیرد همگی توجه خود را به آقای ایکس یا خانم ایگرا معطوف میدارند تا بدانند عقیده و نظر این دو نسبت به موضوع مورد مشاوره چیست. آیا موافقت یا مخالف در حقیقت ایکس و ایگرا از طرف آن مجمع تصمیم میگیرند و چون افکار سایر اعضا تحت الشعاع این دو قرار دارد از مذاکرات نتیجه مطلوب و واقعی حاصل نمیگردد. شاید لازم است موضوع را قدری واضح تر

بنویسم. از سطور فوق مقصود آن نیست که بگویم استحضار و استفاده از نظرات افراد برجسته و مطلع اجتماع برای تو ضرورت ندارد. خیر! آنچه میخواهم متذکر شوم آن است که تو باید بهمان اندازه نظرات و عقاید افرادی را هم که کمتر در آن اجتماع مورد توجه واقع میگردند مطلع نظر قرار داده این دورا در میزان قضاوت نهاد با یکدیگر بسنجی و این را بدانی که افراد برجسته برای اظهار عقاید خود از هیچ فرصتی نمیگذرند ولیکن اشخاص اخیر را باید با تشویق و ترغیب به تکلم کشاند.

در مجامع پیشرفته و مرقی که به مرحله بلوغ رسیده اند چنین نفوسی به خوبی تشویق شده و عقاید و نظرات جمیع اعضا مشتاقانه استفسار میشود.

منظور آن است که تو باید خود را از دوست فارغ و آزاد کنی عنگامی که مخالفت با نظر او را وجدانا ضروری می یابی از این امر نگران شو چه اگر او دوست واقعی تو است مسلما مایل نخواهد بود که تو مرید او باشی. در جامعه بهائی مرید و مرشد وجود ندارد بلکه هر کس متکی بالذات است.

حضرت بهاء الله تحری حقیقت را از عوامل مهمه تحقق عدالت در عالم دانسته و میفرماید:

"وانت توفی بذلك ان تشاهد الاشياء بعینک لا بعین العباد و تعرفها بمعرفتک لا بمعرفه احد فی البلاد فکرفی ذلك کیف ینبغی ان یکون ذلك من عطیتی علیک و عنایتی لک فاجعله امام عینک."

دوست عزیز از قدیم الایام کلمه مهم و نامعلوم "انها" مسئول جمیع آلام و مصائب بشر بوده است جمیع چرخهارا "انها" بگردش در میآوردند و بهای آن را ملت می پرداخت. "انها" سستی و خمودت مجری میداشتند و افراد اجتماع رنج میبردند و سختی میکشیدند "انها"

بایکدیگر به جنگ می پرداختند و افراد اجتماع رابه قربانگاه می فرستادند . این فرد اجتماع در هیچیک از موارد و شئون حیات ابداء حق تکلم نداشت . طرح نقشه با " آنها " بود و پرداخت صورت حساب به عهده افراد جامعه . حال برای اولین بار نظمی بوجود آمده و به افراد عادی اجتماع حق تکلم و اظهار نظر بخشیده است . لذا باید با مباحث و سرفرازی از این حق استفاده کند و لبهای خود را بگشاید . دیگر نمیتواند جمیع مسائل را به " آنها " واگذارد . در پست ترین قرا " ضعیف ترین فرد بهائی میتواند نظر خویش را به سمع محفل محلی و ملی که حل و فصل امور جامعه بدان محول گردیده برساند و با همین اظهار نظر ممکن است نتایج ذی قیمتی عاید جامعه گردد ولی تنها بدین شرط که این فسرده بهائی چون هدی فارغ و آزاد نظری را که از مغز خود تراوش نموده باشد ابراز دارد نه چون کسی که از دیگری تبعیت و پیروی نماید . پس ای دوست من گذار ترس یا حجب یا عدم علاقه ترا از حضور در ضیافت نوزده روزه و تکلم باز دارد و این فکر را به مغز خود راه مده که تنها افراد مهم باید به صحبت پردازند . بهائیان همه حائز اهمیت اند . حضور تو در جلسه دلیل آن است که بوجود تو احتیاج است و اگر تنها برای ادای کلمه " بلی " یا پشتیبانی از دوست خود در ضیافت حضور یابی آن وقت فردی عاطل خواهی بسود شرکت تو در اولین جلسه ضیافت ممکن است قدری ترا ناراحت کند ولی باید بدانی که امر بهائی امریست الهی و بسیار جدی و قانون اصلی و اساسی آن تکامل و پیشرفت اخلاقیات و روحانیات است . در این ضیافت ممکن است معایبی به نظر تو برسد و متوجه شوی که برخی از اعضای این اجتماعات هنوز به مرحله رشد نهائی نرسیده و نیاموخته اند که در مسائل مطرحه چگونه باید

موافقت خود را ابراز دارند . در اجتماعات مرفقی عقاید متنوعه به نحوی دوستانه و بدون زحمت و هیجان اظهار و ضجر به اخذ رأی میگردد ولی در اجتماعاتی که اعضای آن کمتر تجربه اندوخته و تکامل یافته اند غالباً این امر بدون اشکال نخواهد بود .

منظور من از اجتماعات مرفقی آنهایی است که افراد و اعضای آن میدانند چگونه یکدیگر را دوست بدارند . انسان به آسانی میتواند کلیه اشخاصی را که در خیابانها و معابر می بیند و یا سر میز غذا خوری با آنان روبرو میشود دوست بدارد ولی حقیقت محبت موقعی بروز مینماید که مسا در مشاورات و مکالمات به نفوس تماس مییابیم و یا هنگامی که با دیگران در امری اجتماعی کار میکنیم با اینکه بتوجنین تعلیم داده اند که بارقه درخشان حقیقت فقط بر اثر اصطکاک عقاید و آراء مختلفه حاصل میگردد معذک ملاحظه خواهی کرد که به محض آن که کسی با عقیده تو یا بهتر بگویم با عقیده دوست تو . . . مخالفت کند ناراحتی و التهابی در خود احساس خواهی نمود . ممکن است پس از این جریان به منزل رفته خود را با شخص مخالف در اصطکاک اخیر مقایسه نموده بدین نتیجه برسی که " در این قبیل موارد باید بردبار و شکیبیا بود و گذشت داشت " و " . . . و یا اینکه با خود بگوئی که " اگر ضیافت نوزده روزه این است من از این پس در آن شرکت نخواهم کرد . در خانه خواهم ماند و در نهایت آرامش خاطر بسر خواهم برد . " یک فرد بهائی که بخواهد به علت عدم هم آهنگی با حیات اجتماعی در خانه بماند مانند طفل است که از رفقای خود گمراه گیری کند لذا بر سایر اطفال رجحانی ندارد . انسان حقیقی باید خلوص و محبت خود را در روابط با اجتماع به صورت هم آهنگی و تجانس نشان دهد . بیگانگی و تنفر عالم را مسموم نموده



و آن را بسوی نیستی کشانده است. ارکان حیات فرو میریزد و ذرات آن همچون میهمانانیکه پس از ختم مجلس متفرق میشوند هر آن در حال پراکندگی است ولی حیات بهائی بالعکس در آغاز تشکل و اجتماعات مادر حال تأسیس و توسعه است. ماعضای این اجتماعات در حالی وارد این بنای جدید میشوند که هنوز مقداری از آثار تنفر دیرین را که حاصل استبداد و ظلم و ستم ایام سلف است با خود همراه داریم ولی با فرا گرفتن حیات بهائی این اصول کهنه به تدریج جای خود را به حب و وداد خواهند داد لیکن این امر به سهولت امکان پذیر نیست. اجرای دستورات آئین بهائی سهل انجام نخواهد شد بدو که در ضیافات شرکت میکنی قسمت اول پروگرام یعنی تلاوت آثار و مطالب روحانسی و همچنین آخرین قسمت آن یعنی پذیرائی و مؤالفت و مکالمات اجتماعی با دوستان بیشتر مورد توجه تو واقع خواهد گشت ولی پس از چندی قسمت وسطای پروگرام یعنی قسمت شور بیش از دو قسمت دیگر ترا علاقمند و راضی خواهد نمود چه در این موقع است که به هر یک از اعضای جامعه اختیار اظهار نظر در امور محلی و ملی اجتماع داده میشود. در حقیقت ابراز عقیده در امور ملی و محلی تنها حقی نیست که به شما تفویض گشته بلکه وظیفه ای است که به عهده شما واگذار شده است. حضرت ولی امرالله در کتاب نظامات بهائی اعتقاد شدید خود را نسبت به لزوم مشاوره بین محفل روحانی محلی و ملی و جمیع یاران الهی ابراز فرموده و متذکر گردیده اند که مقصد اصلی از ضیافات نوزده روزه آن است که فرد فرد مؤمنین بتوانند بیستهدادی به محفل محلی خود بدهند و محفل محلی نیز به نوبه خود آن را به محفل ملی تقدیم دارد.

برای آنکه از مشاورات نتایج سودمند

حاصل گردد به نظر من احسن آن است که عقاید مخالفین خود را دقیقاً در میزان عقل سنجیده در باره آن تفکر و تعمق کنی ( اصولاً مردم فقط به نظرات مثبت و موافقین توجه میکنند ) باید با اصحاب شور همکاری و در مذاکرات مشارکت نمایی و بخودنگویی آنها خود میدانند که چکار میکنند من چنانچه دخالت کم. " این بدترین وضعی است که میتوانی در مشاورات اتخاذ نمایی. بهر حال هنگام تکلم با گشاده روئی و تبسم بسخن پرداز چه حجب و کمروئی غالباً به صاحب سخن جلوه ناسازگاری میبخشد و متکلم بدین طریق حرکات و عبارات خود را باطل و بیپوده میبندارد. در این باره حضرت بهاء الله فرموده اند " لسان شفقست جذاب قلوب است و مائده روح " .

آیا میدانی چه کسی مسئول تحقق اتحاد بشر است؟ تو دوست من. پایه های وحدت عالم انسانی خود بس متعدد است ولی پیشنهادات ذیل میتواند ترا در نیل بدین هدف یاری کند.

هیچگاه اجازه مده کسی سخنان دیگران را نزد تو بازگو کند چه این سخنان برای آن گفته نشده است که به سمع تو برسد. از ادای این عبارت که " چون دوست تو هستم وظیفه خود میدانم بتو بگویم ... " فریب مخور. اگر گوینده آن ترا دوست میداشت تکرار مطلبی که ممکن است ترا نگران و افسرده کند بازگو نمیکرد و اگر انتقاد او واقعاً ارزشی میداشت میتوانست آن را مستقیماً بشما اظهار نماید نه آنکه نقل قول کند. ( در موارد نادر که موضوع بسیار جدی است البته باید آن را با محفل روحانی محلی در میان گذاشت. )

ذکر مذمت از غیبت را در اینجا لازم نمی بینم و فقط متذکر میشوم که این عادت مذموم نظم اجتماع را برهم میزند.

در حالی که بدگوئی و غیبت مذموم و ناپسند

است تحسین و ستایش نیز چندان مورد پسند نمیباشد یعنی تعریف و تمجیدی که به عنوان خوش آیند دیگران گفته میشود . عمه من که مسلمان است در شناسائی این قبیل تعریف ها و تمجید ها تبحر کامل دارد . وقتی در باره خانمی که مهمان ما بود و بعدا به خانه اش مراجعت کرده بود به من اظهار داشت که \* این خانم به عروس من اهانت میکرد . " بوی اظهار داشتم که ندیدم آن خانم نسبت به عروس او اهانتی کرده باشد . عمه ام جواب داد که " خیر ولی آن خانم در طول مدتی که در منزل ما بود مرتبا از عروس خودش تعریف و تمجید میکرد . " گاهی اتفاق میافتد که جمعی دو نفر از اعضای خود را به جنگ یکدیگر می افکنند تا تفریحی کرده باشند . بدین ترتیب که نزد یکی از آن به نحوی مبالغه آمیز از دیگری ستایش و تمجید میکنند و این دو قربانی را از یکدیگر دور و بیگانه میسازند . بیاد داشته باشر هنگامی که از شخص ثالثی تعریف میکنی موضوعی را انتخاب کن که در باره مخاطب شما صدق ننماید . فی العثل نزد خانمی مسن از خانمی هم سسن وی تمجید مکن یا چنانچه مخاطب و مصاحب تو خواننده ای است خواننده دیگری را تحسین نما . مخذلسک اگر در جامعه کسی عملی نیک و خدمتی شایان تقدیر مجری داشته است او را حضورا تشویق و تحسین کن و از وی قدر دانی نما چه قدر دانی و حق شناسی از دوستان آنان را در توسعه دامنه خدمات و پیشرفت امورشان تاثیر بسزائی بخشد .

از تفصیل این نامه محذرت می خواهم و اگر از قرائت آن خود داری کنی ترا سرزنش نمی نمایم ولی تذکر ایسن مطلب را لازم میدانستم . تو اکنون يك فرد بهائی مشتاق خدمت به امر جمال قدم هستی و تقصا راه خدمت محبت به نوع انسان میباشد . لازم نیست که جامعه یا دوستان بتواعمال محبت کنند بلکه آنچه لازم است آن است که تو باید محبت کنی و اما محبت چیست و چگونه میتوان مردم را دوست داشت مطلبی است که باید با مطالعه تعالیم مبارکه به رموز آن واقف گردی چه ظهور حضرت بهاء الله جهت استقرار محبت در عالم انسانی است .

### توضیح

~~~~~

۱ - همان طور که خوانندگان محترم توجه فرموده اند لوحی که زینت بخش صفحه اول آهنگ بدیع شماره ۳۰۴ گردیده از حضرت عبدالبهاء جل ثنائیه بوده و در فهرست اشتباهالوح مبارک جمال قدم جسل جلاله ذکر شده است .

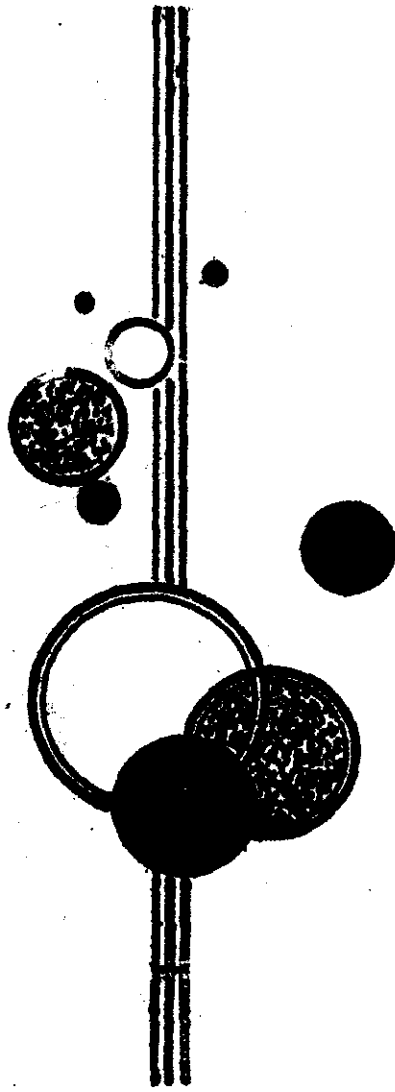
۲ - آقای عطا الله نطقی یکی از خوانندگان محترم آهنگ بدیع تذکر داده اند که در شعر حضرت طاهره " قره العین " که در شماره ۲ سال جاری صفحه ۶۶ درج شده دو بیت از قلم افتاده که اینک ضمن اظهار تشکر از ایشان بدرج آن مبادرت میشود :

بیت چهارم - نور توئی تتق توئی ماه توئی افق توئی      خوان مرا قنق توئی شاخه هندی با منم  
بیت هفتم - من زم تو نیم نم نی زکم و زیبیش هم      چون به تو متصل شدم بی حد و انتهی منم

# قدیم فوق جوانانک

مطالب این قسمت :

قطعه ای از کلمات مکتوبه ، تأثیر  
دعا و مناجات ، جام جم ، درهای  
رحمت پروردگار ، دو خاطره ،  
لك لك ها .



نکھت مکنونہ

ارپیشیر خوشتر حر است ساحت شر اگر آرائے و نیکیوں طر است بقولگر  
از فلک فانی بر روز امد و بیع است سطر اگر غم معانی از بر غدم الہر است مرادینا  
مراتب فائز کوہ نریستی وفا و محنت و خط فارغ کردن

# تأثیر دعا و مناجات

در کتاب "تأثیر دعا و مناجات"

یکی از ارکان مهم ادیان مناجات و دعا به آستان خداوند یکتاست که در هر یک از مذاهب به نوعی تعلیم داده میشود و اجرا میگردد. طبیعی است وقتی که انسان به مقام و شخصیت معنوی و موقعیت اجتماعی و اخلاقی و حتی مادی کسی پی برد بی اراده در برابر آن شخص خاضع میشود. بنابراین پیغمبران که انسان را به یکتائی پروردگسار بی همتا دعوت کرده اند دعا و مناجات را یگانه مفتاح باب توجه به درگاه خداوند منان و تنها وسیله حصول فیوضات الهی معرفی فرموده‌اند.

در ادیان مختلف مراسم دعا و مناجات بطرزی خاص انجام میشود. اغلب از دعاهای زردشتیان به صورت شحر بود و با آهنگ زمزمه میکردند مثل گاتها و یشتها. یهودیسان به کنیسه و عیسویان به کلیسا و مسلمانان به مسجد میروند یا در منزل به خواندن دعاهای مختلف مشغول میشوند در دیانت مقدس بهائی دستور تلاوت دعا و مناجات بطرز بدیعی اجرا میشود و انجام آنها وظیفه حتمی هر فردی از افراد بهائی است. در کتاب مستطاب اقدس حضرت بهاء الله میفرمایند "اتلوا آیات الله فی کل صباح و مساء". حضرت عبدالبهاء میفرمایند "ای یار روحانی بدان که مناجات و صلوه فرزند و واجب است از انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آنکه مختل العقل و یا دچار موانعی فوق العاده باشد.

حضرت عبدالبهاء بی فرمایند "مناجات مخابره با حق است" تلاوت آیات و مناجات در دیانت مقدس بهائی فقط از لحاظ توجه به معانی آنها و عامل شدن بآن معانی است بایستی مناجات از روی خلوص نیت و پاکی طینت انجام شود تا از آن منبع فیاض فیض برسد و جان مستبشر گردد.

حضرت عبدالبهاء بی فرمایند "عابد باید با روحی مجرد و منقطع و در کمال تسلیم و توجه تام و انجذابی روحانی منبعث از وجدان به مناجات برد از مناجاتی که از

حالت تصنعی ناشی و بظاهر آراسته و بدون تأثیر قلبی، است بی ثمر است .  
 ما بهائیان سر نیازی که به درگاه کبریائی پروردگار میمائیم فقط به جهت محبتی است که به او داریم و در حقیقت حبا لجمال اوست نه برای ترس از جهنم و امید رسیدن به بهشت . حضرت عبدالبها میفرماید :  
 " وقتی که انسان بنهایت تضرع و ابتهال به مناجات پردازد قصدش بیان محبتی است که به خدا دارد نه از جهت خوف از او یا ترس از نار جهنم و نه به امید نعیم و جنت وقتی که انسان مفتون حب دیگری گردد ممکن نیست از ذکر آن معشوق سکوت اختیار کند پس چقدر صعب است برای انسانی که مفتون محبت الله باشد و از ذکر او دم فرو بندد شخص روحانی از هیچ چیز مسرت نیاید مگر به ذکر الهی ."  
 دعا و مناجات صرف نظر از ابراز بندگی به آستان رب مجید از لحاظ انفرادی و اجتماعی نیز تأثیر فراوان دارد .  
 ۱ - تأثیر دعا و مناجات از لحاظ انفرادی .

در روان شناسی راجع به تلقین به نفس و تأثیر آن در انسان بحث مفصلی است و چه بسا امراض سختی که بر اثر آن معالجه شده است . بنابراین علاوه بر کسب فیض از منبع فیاض بها بقانون تأثیر تلقین بنفس وقتی که هر صبح و شام با تلاوت آیات و الراح بما تلقین شود که نباید بدی کرد نباید برای کسی بد خواست نباید زبان را به دروغ و تهمت و غیبت الود و هزاران دستورهای لازم و مفید دیگر قطعا شخص از ارتکاب اعمالی که خلاف اخلاق و انسانیت است دوری خواهد کرد . از طرف دیگر انجذابات روحانی حاصل میشود که این انجذابات باعث ازدیاد قابلیت شخص میگردد و استعداد و قابلیت نیز موجب تقویت قوای دماغی انسان میشود . حضرت عبدالبها در این مورد چنین میفرماید :

" نفس این حالت ابتهال جالب اثر بر قلبش شود بصیرتش روشن گردد و وجودش به پرواز آید وقتی که به تضرع و مناجات پردازی و تلاوت کبی " یا الهی اسمک شفائی " ملاحظه کن چگونه قلب مستیشر گردد و جانان از روح محبت الله فرحی بی اندازه یابد و دلت منجذب به ملکوت الله شود این انجذابات سبب ازدیاد قابلیت و استعداد گردد هر چه وسعت ظرف بیشتر است گنجایش آب در آن بیشتر و چون عطش شدت نماید فیض سحاب به مذاق گوارا تر آید این است حکمت و سر ابتهال در طلب حصول نیت و آمال ."

۲ - تأثیر دعا و مناجات از لحاظ اجتماعی

چون در ضمن دعا و مناجات به مرکز واحدی نظر معطوف می گردد همین نفس توجه به مبدأ موجب وحدت اجتماع میشود و معلوم است که در نتیجه اتحاد فکر و عقل جامعه چه نتایج مهی به دست خواهد آمد . البته جنبه تعلیم و تربیتی این موضوع نیز به قوت خود باقی است یعنی علاوه بر اینکه موجب تزکیه نفس میشود سبب رفاهیت عموم نیز خواهد شد وقتی که ما میخوانیم " خدایا ما را با جمیع خلق مهربان کن تا نوع بشر را دوست داریم " قطعی است که این بیان مبارک به ما میفهماند که نسبت به همه باید مهربان باشیم و در نتیجه اختلاف و تبعیضی از میان خواهد رفت و محبت و وداد بر اجتماع حکومت خواهد کرد . هر چه خلوص بیشتر باشد تأیید و توفیق نیز بیشتر و کاملتر خواهد بود اظهار عجز ما بدرگاه کبریائی او نباید در مواقع بیچارگی و درماندگی و نیاز مادی باشد بلکه باید در همه حال و در همه وقت بدرگاهش به تسبیح و نیایش بپردازیم .

خوشبخت بی نیازانی که با داشتن ثروت و جاه و جلال و دانش و عزت و قدرت به یاد خدا بوده و - قدرت ظاهری آنان را از بندگی و عبودیت باز نمیدارد و توجه دارند که " طیب جمیع علتها " ذکر اوست . حضرت عبدالبها میفرماید " اگر دوستی به دیگری محبت دارد آرزوی اظهار آن محبت است و حال آنکه میداند دوستش از محبت او آگاه است با وجود این میل دارد احساسات خویش را بیان کند " خدا از آرزوهای ما مطلع و آگاه است ما برای آرامش خاطر خود با او براز و نیاز مشغول میشویم .

بردعاهای سحر دانی چرادر لبسته ام دیده ام از بس اثرها در دعای خویشتن

# جام جم

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تنها میکرد  
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود  
طلب از گم شدگان لب دریا میکرد  
مشکل خویش بر پیر مغان بسردم دوش  
کو بتائید نظر حل معما میکرد  
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست  
واندر آن آینه صدگونه تماشا میکرد  
گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم  
گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد  
بیدلی در همه احوال خدا با او بود  
اونمیدیدش و از دور خدایا میکرد  
آن همه شعبده ها عقل که میکرد اینجا  
سامری پیش عصا وید بیضا میکرد  
گفت آن یار کز و گشت سر دار بلند  
جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد  
فیض روح القدس از باز مدد فرماید  
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد  
گفتمش سلسله زلف بتان از بی چیست  
گفت حافظ گله ای از دل شیدا میکند

## درهای رحمت پروردگار

بقلم : ویلیام سیسرز \*

ترجمه : فریدون سلیمانی

وقتی از پشت میز صبحانه برخاستم پدرم مرا صدا کرد و گفت کجا میروی؟

- پیش پدر بزرگ .
- با صدای خشمگین گفت : کلاحت را بردار تو باید در خانه بمانی .
- ولی پدر بزرگ چند گوسفند بخانه میآورد و به من اجازه داده که با بره های کوچک آنها بازی کنم .
- همین که گفتم . تو باید در خانه بمانی .
- آخر چرا ؟
- برای اینکه من اینطور میخوام و همین و بس .

يك هفته تمام پدر بزرگم را ندیدم و کسی جز خودم مقصر نبود . من نمیایستی راجع به صحبت های یکشنبه عصر خودم با پدر بزرگ حرفی به پدر و مادرم زده باشم . آن روز در راه خود هفت کلیسا شردم و از پدر بزرگ پرسیدم چگونه خداوند میتواند هر روز یکشنبه در يك ساعت معین در تمام کلیساها حاضر باشد ؟

در جواب من گفت خیلی آسان زیرا خداوند مانند هوا در همه جا هست تو هوا را در این درشکه تنفس میکنی آن اسبها هم آن را در جلو درشکه تنفس میکنند . پرسیدم آیا خداوند بعضی از کلیساها را بیشتر دوست دارد؟

پس از آنکه تأمل پاسخ داد تصویری که دلیلی برای این کار به بیند . گلهای در نظر من و تو با رنگهای مختلف جلوه میکنند ولی در نظر خداوند همه آنها گسل هستند و تا وقتی که میرویند و زیبا هستند برای او فرقی ندارند .

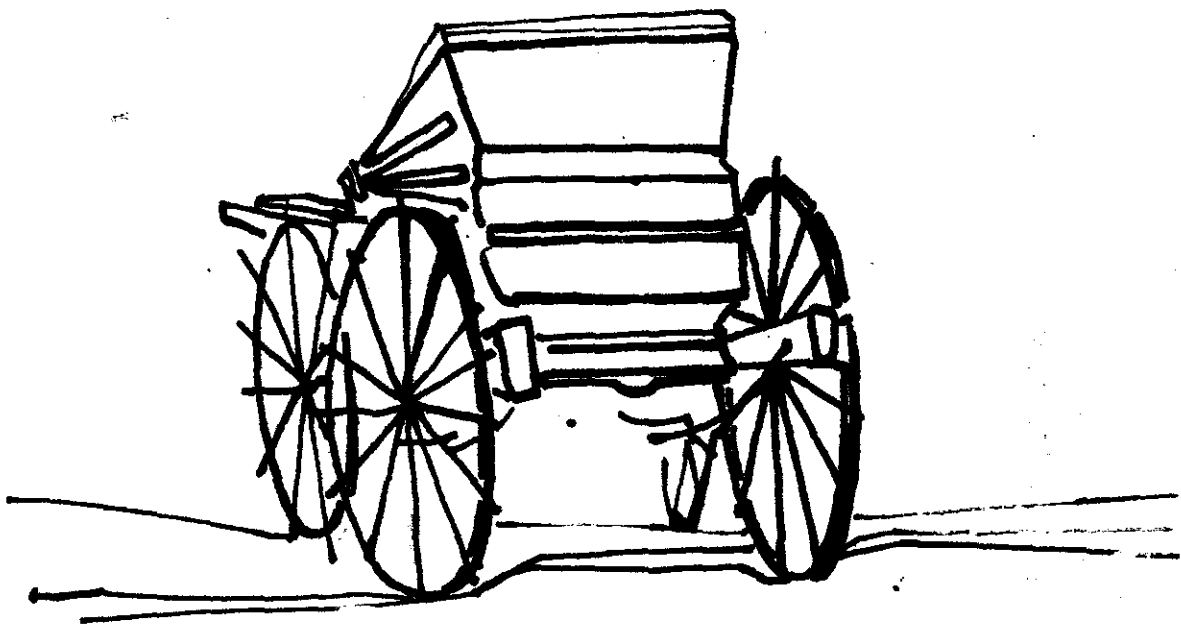
خداوند بزرگ است ولی ما او را کوچک میکنیم .

وقتی سر میز شام به پدرم گفتم پدر بزرگ کلیساهای مختلف را به گلهای مختلف تشبیه کرده برایش خیلی تازگی داشت و هنگام تکرار کلام پدر بزرگ که میگفت " خداوند خیلی مهربان و کریم است و توجهی ندارد به اینکه انسان به کدام کلیسا می رود برای



او کافی است که ما ایمان داشته باشیم .  
 پدرم با چشمان خالی از عاطفه به من نگریست و با خشونت گفت این کدام خدا است که پدر بزرگ تو درباره اش حرف میزند؟

گفتم آن طور که تصور میکنی خدا از مادر نیست و تنها در کلیسا نیست که باید به جستجوی او رفت .  
 من بارها شاهد بوده ام که پدر بزرگ حتی در اصطبل با اوراز و نیاز میکند .  
 آن شب بدستور پدرم شام نخورده به رختخواب رفتم .  
 پدرم اصرار داشت که پدر بزرگ تاثیر نامطلوبی بر من دارد یک هفته تمام از دیدار و مصاحبه یکدیگر محروم بودیم هنگام غروب آفتاب و موقع آواز دسته جمعی کلیسا فرارسید مادرم به من گفته بود که با پدر بزرگ حرف نزنم ولی از من نخواستند بود که برای دیدن او به کنار اصطبل نرم . آهسته از پنجره اطاق خواب بیرون آمدم و از سقف انبار همیزم خود را به درخت افرازانده در کنار اصطبل پائین آمدم و از کنار پرچین پدر بزرگ را دیدم که اسبها را بسوی آبشخور میبرد وقتی برنس را برای آب دادن میبرد به قدری به من نزدیک شد که میتوانستم حیوان را لمس کنم . برنس شیشه فی کشید و خود را به من نزدیک کرد در این وقت چشمهای پسر بزرگ با چشمهای من تلاقی کرد اما بدون یک کلمه حرف دهنه حیوان را گرفته بسوی آبشخور برد و من پی بردم به پدر بزرگ هم دستور داده اند با من حرف نزنند . وقتی اسبها آب خود را آشامیدند و به اصطبل برگشتند من قدم زنان بطرف بل بی سی سی پی رفتم و در آنجا نشسته آن قدر امواج خروشان را نگریستم تا خورشید غروب کرد . به قطعات الواری که در سرازیری رودخانه شناور بود نگاه میکردم و در عالم خیال همیک از آنها در نظرم کشتی عظیمی جلوه مینمود و تصور میکردم پدر بزرگ ناخدای بزرگترین کشتیها و من معاون اول او هستم که با هم به جستجوی گنج به نیواورلئان میرویم . خورشید بصورت کدوی بزرگ درخشان در آمده بود کس



تابش اشعه آن قسمتهائی از آب رودخانه را به رنگ نارنجی زیبایی در آورده بود ناگهان صدای پای اسبها و درشکه بدر بزرگ را شنیدم که از روی پل میگذشت خود را در لبه پل مخفی کردم . بدر بزرگ درشکه را نگاهداشته فریاد زد کسی آنجاست ؟ جوابی ندادم کبی بعد درشکه رابه حرکت آورده دور شد . صبح روز بعد وقتی در اطاق صدای درشکه بکوشم رسید بسوی بنجره دویدم بدر بزرگ را دیدم که این باریک جفت اسب ابلق زیبا به درشکه بسته و مخصوصا میخواهد من آنها را ببینم . برایم دست تکیان داد منم متقابلا همین کار را کردم .

همان شب يك مداد و يك قطعه كاغذ از مادرم گرفتم و وقتی تنها شدم این جمله را برای پسر بدر بزرگ نوشتم : " آرزو داشتم به خانه شما بیایم و بازی کنم " پس از چند لحظه مادرم در حالی که ظرف غذایی در دست داشت به اطاق من آمد من که هنوز کاملا به خواب نرفته بودم متوجه شدم که نامه مرا میخواند و اشک از گوشه چشمش سرازیر شده است . بعد به طرف من آمده مراد راغوش خود فشرد پس از بوسیدن و خدا حافظی نامه ام را برداشت و رفت . فوراً از رختخواب بیرون خزیدم و از روزن دستگاه تهویه باین را نگاه کردم مادرم را دیدم که نامه را به پدر نشان میدهد و او پس از خواندن آن شمه باره تلفن بدر بزرگ را گرفت منم بطرف رختخواب برگشتم چون از شدت خستگی نه چشم میدید و نه گوشم می شنید بزودی به خواب عمیقی فرورفتم .

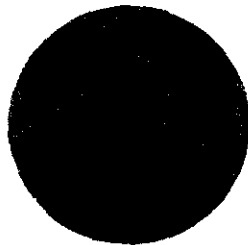
صبح روز بعد که بیدار شدم مادرم به من مژده داد که هر وقت بخواهم میتوانم بدیدن بدر بزرگ بروم . همین که از خانه بیرون آمدم درشکه بدر بزرگ را دیدم که ستونی از خاک بلند کرده بود همین که مرا دید با صدائی بلندتر از همیشه فریاد زد و دست خود را بسوی من دراز کرد . بعد مرا در کنار خویسش نشاند و در حالی که نوازشم میکرد و با صدای بلند میخندید گفت حالا هر چه بخواهی راجع به خدا با تو صحبت میکنم . سپس گفت بسم تصور میکنم بهترین کاری که تو باید بکنی این است که خودت کتابهای خوب مطالعه کنی و هر جا ابهایی داشتی سو ال کنی هر چه را در قلب خود احساس میکنی جستجو کن میشنوی بسم ؟ در غیر این صورت هرگز رو یاغای تو به حقیقت نخواهد پیوست .

پس از قدری راه پیمائی درشکه را متوقف کردیم . بدر بزرگ پیاده شد و برای چند لحظه از نظرم ناپدید گشت . وقتی مراجعت نمود کلاهش پر از توت فرنگی بود . دوباره سوار شد و در حالی که از کنار رودخانه میگذشتیم و توت فرنگیها را با لذت میخوردیم بدر بزرگ قصه ئی را که اکنون نقل میکنم برایم تعریف کرد :

" یکی بود یکی نبود در زمان قدیم بسر کوچکی با خانواده و دوستانش زندگی میکردند يك روز پسرک در دره تاریکی گم شد همین طور که در دره سرگردان بود چراغ قوه ای پیدا کرد . به محض روشن کردن آن تمام کسانی که در دره تاریک بودند آن را دیده بسویش آمدند و پسر کوچک با چراتی که در دست داشت مردم را بسوی خارج دره هدایت کرد . ابتدا صد نفر بعد هزار نفر و سپس ده ها هزار نفر در پی او روان شدند و هر لحظه که بر میگشت و به پشت سر نگاه میکرد جمعیت بیشتری را مشاهده میکرد که به دنبالش میآمدند و از این که میدید مردم را از تاریکی نجات میدهد بخود میباید و بیشتر پشت سر خود را نگاه میکرد تا آنها را بیشتر به بیند و هر لحظه بر غرورش می افزود .

ناگهان مشعل از دستش خارج شد و شخص دیگری آن را برداشت همه مردم پسرک را ترك کردند و بدنبال شخصی که مشعل بدست داشت به راه افتادند در این موقع دانست این او نیست که مردم را بسوی

دو خاطره از جناب دکتر لطف الله حکیم  
عضو محترم بیت العدل اعظم الهی شید الله  
ارگانه کسه در سفر اخیرشان به ایران برای  
قسمت نوجوانان آهنگ بدیع ارسال داشته اند



### چگونه اول بار از حضرت عبد البها<sup>(۱)</sup> عکس گرفته شد .

تا آن موقع هیچ عکسی از سرکار آقا<sup>(۱)</sup> وجود نداشت مگر عکسی که در ایام اقامت مبارک در ادرنه برداشته شده بود .

اولین مرتبه ای که به لندن تشریف آوردند روزنامه نگاران مقصود مبارک را از این تشریف فرمائی پرسیدند و راجع به امر بهائی سئوالاتی نمودند . سرکار آقا شرحی فرمودند کسه مخبرین یادداشت کردند و بعد از ایشان عکس خواستند فرمودند به جز عکسی که در ادرنه برداشته شده عکسی ندارم اجازه خواستند که از ایشان عکس بگیرند اجازه نفرمودند .

مخبرین عرض کردند بالاخره ما عکس خواهیم گرفت و جویا شدند که سرکار آقا آن روز کجا تشریف خواهند برد و به محل مزبور رفته منتظر ایستادند و قصد داشتند هنگامی که آن حضرت از اتومبیل پیاده میشوند عکس بردارند اما حضرت عبد البها<sup>(۱)</sup> که متوجه مقصود آنها بودند به محض پیاده شدن از اتومبیل عبای خود را روی سرشان کشیدند مخبرین از دور به همان حالت عکس مبارک را برداشتند .

صبح روز بعد وقتی که مثل همیشه روزنامه خریدم عکس سرکار آقا در آن بود وقتی که حضور مبارک رسیدم با میس روزنبرگ و میسیز کروپر و جمعی دیگر از احبا<sup>(۱)</sup> مشغول صرف صبحانه بودند به محض ورود به من فرمودند لطف الله<sup>(۱)</sup> کچه خبر داری ؟

عرض کردم عکس مبارک در روزنامه چاپ شده فرمودند افسوس ما نمیخواستیم ولی حالاکه عکس برداشتند بیاینده یک عکس خوب بردارند .

میسیز کروپر سو<sup>(۱)</sup>ال کرد چه فرمودید ؟ تکرار فرمودند .

میسیز کروپر حتی صبر نکرد تا هیکل مبارک صبحانه خود را تمام کنند دست سرکار آقا را گرفت ایشان را از پله ها پائین آورد و با ماشین خود به عکاسخانه لافایت برد . در آنجا سه عکس

۱ - حضرت عبد البها<sup>(۱)</sup> در آن زمان بین احباب به سرکار آقا و بین سایرین به عباس افندی معروف

بودند و دو سال بعد از صعود جمال مبارک لقب عبد البها<sup>(۱)</sup> را برای خود اختیار فرمودند .

۲ - همیشه سرکار آقا و حضرت ولی امر الله مرا لطف الله خطاب میفرمودند .

از سرکار آقا گرفتند يك عكس از روبرو و دو عكس از تيمرخ و از آن عكسها به تمام نقاط دنيا فرستاده شد و ايسن اولين عكسی است که از هيكل مبارك بعد از عكس زمان ادرنه برداشته شد و بعدها همه افراد بهائی و غير بهائی عكس مبارك را بر ميداشتند و ديگر لازم به پرسش و اجازه نبود .

### خرید زمین مقام اعلى .

در ایام مبارك حضرت ولی امرالله زائرین مرد عصرها در مقام اعلى خدمت مبارك مشرف میشدند و خانمها در بیت مبارك پیش حضرت خانم بودند .  
حضرت ولی امرالله عصرها ابتدا در باغچه ها قدم میزدند و دستورات لازم را برای گلکاری و نگاهداری درختان میفرمودند مردها نیز جلوی در مسافرخانه منتظر میشدند و وقتی هيكل مبارك را در مقابل در بزرگ میدیدند پیش میدویدند و به اتفاق به باغچه های مقام اعلى میرفتند .  
یکروز جلوی باغچه ها جلوی درختان سرو توقف نموده فرمودند : در ایام مبارك حضرت بهاء الله وقتی تشریف آوردند جلوی درختان سرو و حضرت عبدالبهاء در خدمت روی یکی از دو صندلی جالس بودند حضرت بهاء الله فرمودند " آقا این زمین را بخريد و آن را برای استقرار عرش حضرت اعلى بسازيد " این را میرزا بدیع الله نابرداری حضرت عبدالبهاء میشوند و میرود صاحب زمین را پیدا میکند هرچه میکوشد که او این زمین را بفروشد او حاضر نمیشود میرود به جمال مبارك میگوید من رفتم صاحب زمین را پیدا کردم و هرچه کردم نمیفروشد میفرمایند این کارتونیست آقا خواهد خرید . این میگذرد تا دو سال پس از صعود جمال مبارك و آن وقت سرکار آقا اقدام میفرمایند زمین را خریده میسازند که حالا محل استقرار عرش حضرت اعلى و حضرت عبدالبهاء است .

### درهای رحمت پروردگار ( بقیه از صفحه ۲۶۴ )

خود میکشاند بلکه نور مشعل سبب هدایت آنها شده .  
سپس بد بزرگ اضافه کرد پسرم دنیا مانند همان دره تاریک است اگر نور امید یافتی به هوش باش که آنرا از دست ندهی و بدان که وجود تو بدون آن ارزشی نخواهد داشت همه ما افراد بشر مانند بالون هستیم و روح ما مثل هوای داخل بالون اگر هوای بالون را خارج کنند چیزی جز یک پوست بی مصرف و چروکیده باقی نمی ماند .  
درشکه پدر بزرگ جاده را پشت سر میگذاشت و پیش میرفت يك دسته گنجشک که بطور پراکنده در جاده نشسته بودند با شنیدن صدای چرخهای درشکه به جستجوی پناهگاهی بسوی درختان بلوط پرواز کردند دسته بی از گاوها با تنبلی آمیخته بوقار خود در ساحل رودخانه با شامیدن آب مشغول بودند .  
صدای یکنواخت سم اسبان بر روی جاده صاف بگوش میرسید و آهنگ حرکت یراق اسبها با آواز بسدر بزرگ که این شعر را زیر لب زمزمه میکرد آمیخته شده بود :

وقتی میمیرم

درهای رحمت پروردگار به روی ما باز است .

درهای رحمت پروردگار به روی ما باز است .

وقتی میمیرم . . .

# لک

از : دکتر سیروس روشن

اغلب در گوشه و کنار شهرها دهکده ها و مسیر راهها بر روی برجها و بام خانه های روستائی آشیانه هائی بچشم میخورند که محل زندگی موجوداتی آرام و زیبا بنام لک لک میباشد . ساکنان خانه ها و اطرافیان حتی بچه های بازیگوش به این پرندگان محبوب و زیبا کاری نداشته و در زندگی آرامشان دخالتی نمی نمایند .

لک لک این موجود عجیبآ آن نوك باریك و پاهای استخوانی و دراز زندگانی جالبی دارد . به محض تاریك شدن هوا و در آغاز شبلك لک ماده به جلوانه آمده منتظر همسر خویش میگردد . ناگاه در تاریکی شب لک لک نرد در آسمان پدیدار میشود و مانند هواپیما روی بالهای خود چرخشی زده با سرو صدای زیاد لک لک ماده را از ورود خود آگاه میکند و همسر مهربان و باوفانیز متقابلا به جوابگوئی میپردازد . جانور شنا سان معتقدند که این طرز برخورد یکنوع احوالپرسی و سلام و تعارف بین اعضاء خانواده است .

اما زندگی روزانه لک لک ها تماشائی است . لک لک ماده همین که شوهر را بدنبال شکار و کسب و کار فرستاد به نظافت خانه و آشیانه میپردازد و غذاهای مانده و کهنه را بدور میریزد . جالب اینجاست که مرد خانه تا شامگاه چند بار به منزل سر میزند و از حال همسر و فرزندانش آگاهی می یابد . بطور کلی باید گفت روابط زن و شوهری در میان این پرندگان بسیار صمیمانه و استوار است .

قرنها است که لک لک ها نمونه کامل مهر و محبت عشق و صفا صمیمیت و وفاداری شناخته شده اند لک لک نرد وظیفه دارد صبح اول وقت از لانه خارج شده به دنبال کار خود برود . مارهای کوچک قورباغه ها کرمها و نظایر آنها را شکار کرده به منزل بیاورد . او ناهار را در کنار افراد خانواده صرف کرده باز برای گشت و گذار از آنها جدا میشود .

لک لک ماده موظف است در غیبت شوهر خانه را مرتب کرده طعمه های شکار شده را در گوشه ای بسرای شام بچیند و خود را نیز ترو تمیز کرده آماده استقبال و پذیرائی همسر گردد .

مراسم ازدواج و مراتب مهر و وفای لک لک ها بکلی از سایر پرندگان و جانوران متمایز میباشد . وقتی دو لک لک با هم ازدواج کردند دیگر هیچگاه از هم جدا نخواهند شد و فقط مرگ قادر خواهد بود میانشان جدائی اندازد . مراسم ازدواج آنها مانند دیگر سنت هایشان جالب و تماشائی است ::

دو لک لک جوان و آماده ازدواج را متجاوز از ۵۰ لک لک دیگر در میان میگیرند و سرو صدای عجیبی بسرای



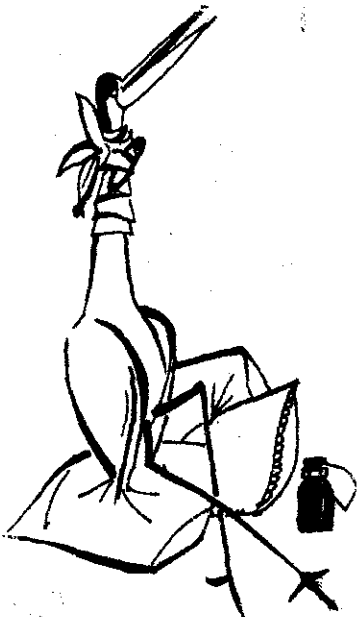
می اندازند و این به اصطلاح جشن عروسی آنها است .  
بعد از ازدواج دو لك لك معمولا خانواده عرس يك خانه به داماد  
هدیه میکند و این به عنوان جهیزیه عروس میباشد . و اما اگر خدای  
ناکرده یکی از لك لك ها بمیرد لك لك های دیگر عزا دار میشوند  
همگی بدور خانه صاحب عزا جمع شده ماتم میگیرند و ساعتی را در  
سکوت بسر میبرند . در این هنگام لك لك همسر مرده را به لانه  
خود میبرند تا از تنهایی و رنج دوری خلاصی یابد .

لك لك ها بی نهایت فداکار هستند . میگویند روزی خانه ای  
طعمه آتش میشود و شعله های سرکش و سوزان آتش آشیانه  
لك لكی را در میان میگیرد . لك لك ماده به تنهایی برای نجات  
چگر گوشه های خود دست بکار میشود و یکی از جوجه ها را به خانه

همسایه میبرد و هنگامی که برای نجات دومین فرزند به میان شعله های آتش میرود آتش به بال و پیر او  
سرایت میکند ولی او از پای نمی نشیند و فرزند دیگر را نیز بال کشان از میان دریای آتش بخانه لك لك ماده  
همسایه میبرد در حالی که خود از صدمه آتش ساعتی بعد بر در لانه همسایه جان میدهد .

لك لك ماده سالی دوبار و هر بار دو تخم میگذارد و همیشه یکی از جوجه ها نر و دیگری ماده  
میباشد . لك لك ها برای اینکه بچه هایشان همیشه تر و تمیز باشند هر هفته یکی دوبار آنها را شستشو  
میدهند بدین ترتیب که با مقدار خود مقداری آب بخانه میآورند و روی بچه هایشان میباشند و آنها را  
شستشو میدهند تا تمیز باشند و مریض نشوند .

آموزش پرواز جوجه لك لك ها هم بسیار دیدنی است وقتی بچه ها به سن معینی میرسند شروع  
به تمرین برای پرواز میکنند و پدر و مادر راهنمایی آنها را عهده دار میشوند . ابتدا جوجه ها به تقلید  
مریان خود بالها را از هم باز کرده در هوا به حرکت در میآورند و به تدریج در اثر این عمل بالای آشیانه  
بعضا تا ارتفاع ۵ تا ۱۰ متر اوج میگیرند و مجددا در لانه خود فرود  
میآیند . وقتی تمرین ها به حد کفایت رسید بچه ها در حالی کسه  
بوسیله پدر و مادر اسکور شده اند در اطراف آشیانه بسدزی  
گردش های کوتاه میکنند و بالاخره در یکی از این گردش ها با والدین  
خود وداع کرده به دنبال سرنوشت تازه خود میروند و از نـ  
آشیانه ای برای خویش بنا میکنند .



سالهاست که دانشمندان جانور شناس در مورد مهاجرت  
لك لك ها به مطالعه و تحقیق مشغولند تا روشن سازند که این  
پرندهگان زمستان را در کجا بسر میبرند . حاصل این تحقیق تا کنون  
این بوده است که لك لك های لهستان شوروی دانمارک و هلند  
اکرا به کوه سینا و اطراف نیل میروند و در این مهاجرت قریب ۲۲۰۰۰  
کیلومتری طریق میکنند و غالب اینجاست که پس از تمام شدن زمستان  
بموطن خود باز میگردند و هر خانواده به خانه و آشیانه قبلی خود میرود .  
این بود مختصری از زندگی پرندهای زیبا و بی آزار بنام لك لك .